

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

۳۷۱

۱۳۴۰ - ۳۱۱

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

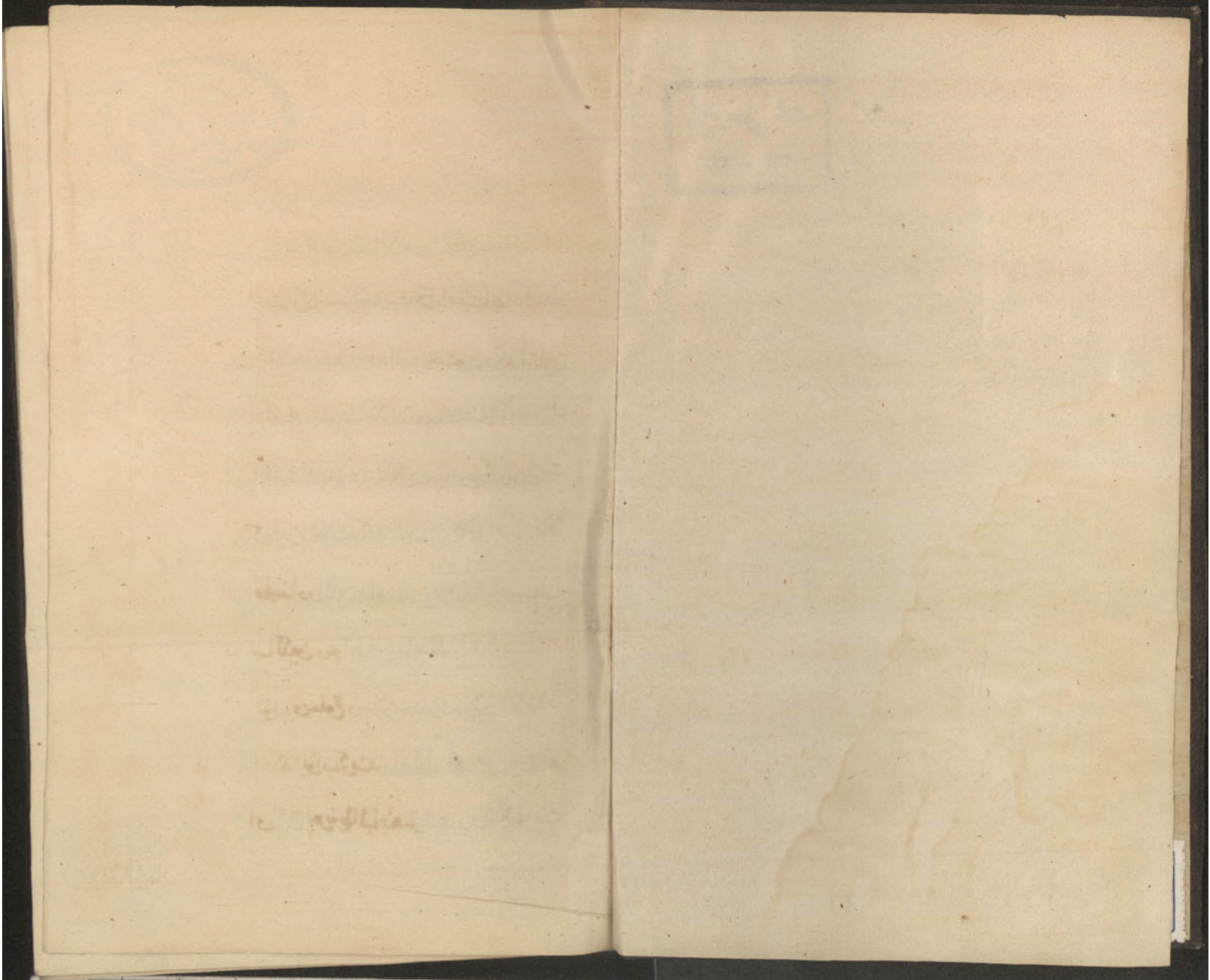
نام کتاب: هیمه الام
مؤلف: ...
موضوع: تاریخ اصفهان
شماره دفتر: ۲۲۵۱۰
۲۰۹۸

۲۱۹۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

۲۰۶۸

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶



٢٠	١٩	١٨	١٧	١٦	١٥	١٤	١٣	١٢	١١	١٠	٩	٨	٧	٦	٥	٤	٣	٢	١
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	---	---	---	---	---	---	---	---	---

هذا

کتاب بسم الله الرحمن الرحيم حقیقه الامور
 الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها ماشا فی
 تقشعرت منه جلوه الذین یخشون ربهم ثم تلین
 جلوه هم وقلوبهم الی ذکر الله عید من یشاء ^{بضلیل}
 الله فما له من هاد شکر و سپاس خداوندی است
 که ابواب لطف و کرم را بر روی کافه امم باز فرود
 و بمفاد و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
 سالکین و مجاهدین را بمطلوبان خود هدایت
 نموده و صلوة و سلام بمحضرت خاتم و ال و اولاد ^{او}
 باد که ابواب کرمند و اولیاء نعم و بجد را قلم
 او ذاق بعوض طایبان حقیقت و سالک طوبیقت

میرساند که چون در باب تزکیه نفس و سلوکی
 عمل و تکمیل قوای حیوانی و انسانی و تحصیل ذوق
 و کسب بایه معیشت مردم زاد و اخلاف شدید
 دیدیم بعضی می کف سستی و تلاش عباد را بهیچ وجه
 اثری مترتب نیست برای اینکه آنچه خدا خواهد
 و مشیت بر او علقه گرفته که لا محاله بطهور خوا^{هد}
 رسید و هر چه که خداوند خواسته و مقدر
 نفرموده هرگز بوجود نخواهد آمد و این صورت
 سعی بیهوده بی حاصل و زحمت و بیجا است میگویند
 اشکارا می بینیم که شخصی در باب طلبی هر قدر
 کوشش میکند و سالهای سال برای انجام آن خود
 بزحمت و محاربت می نازد و بهیچ وجه از آن نجات

اثری نمی بیند **شخص** دیگر بدون همه زحمت و تعب
بجهان مطلب میرسد پس با **اسباب** و مسائل رفیقان
سودی ندارد و **بسامی** شود که **شخص** بی جمع نمودن
مقدمات مقصودی استمرار او می رود نمی بیند
و **بسامی** شود که هرگز در فکر تحصیل مقدمات آن
نبوده خود بخود **اسباب** غیبیه فراهم آمدن **مطلوب** او
بجمله می آید با اینکه در نظر اهل ظاهر آن طور فراهم
آمدن اسباب خلاف عادت بلکه غیر ممکن مینماید
فرد کیمیا کو بغصه مرده و فرج ابله اندر خرابه یافته
کنج و کوهی بخلاف اینطایفه خود بینانند که
بطواهر اسباب و مسائل اعتماد کلی و اعتنائی بنا
داوند آثار را منوای کسب و سعی خود میدانند

می گویند خدا روزی با از روزنه خانه برای
شخص نمی اندازد بلکه بی سعی و بیزحمت غنی دهد
هر چه بشخص عاید شود از اسباب ظاهری خواهد
بود **حق** اینها هم از بی جهت صحیح است لکن غیب
کارشان این است که نظرشان در تکون وجود
مستبانات منتهی بر اسباب است و با اسباب استقلال
نظردارند و از سبب اسباب غافل می باشند
اگر بعضی اوقات منطوق ایشان بخلاف این باشد
محض قول است در مقام دید و نظر از بیخالت **حدا**
نیستند **فرد** رمدار و دو چشم اهل ظاهر
که از ظاهرند بیند جز ظاهر و محض قول ظاهر
اعتبار نیست پس اگر **شخص** بگوید من از بیخالت **بعض**

نیستم و آثار را از مؤثر حقیقی مجربینم و امور را
 بسته به مشیت او میدانم باید بفعل و عمل و نگاه
 کرد که فعل محک و عیار قلب است اگر در واقع
 نظر بمؤثر غیبی است و اعتماد بظواهر ندارد پس
 این تعلق با نداننده و تذلیل نفس و پیش این در
 آن آنچه راهت و این همه اضطراب بدوش
 و بی اراده و پریشانی و عوارض روزگار و تغییرات
 عالم برای چیست طائفه اول نیز علمش مطابق
 قولشان نیست چه بلفظ میگویند امور بسته
 بتقدیر و مشیت ایندی است و سعی با بیامالاست
 با وجود این در مقام عمل از سعی و تلاش و بکار
 بودن تدبیر و از تعلق و ذلیل داشتن نفس هرگز

دست نمی کشند و طایفه دیگر را نیز با قوا مختلفه
 دیدم که تفصیل آنها تطویل بلا طائل است ^{بعضی}
 درین میانند متحیر و غرق فکرت و مبتلا ^ت
 مشاهده کردم که اعتقاد ثابتی در دنیا ^{بنداشت}
 و لکل رأیت منهم مقاما شرحه فی الکلام مما
 بطول ولی اگر ستر امور بین الامرین بشخص سالک
 مشخص کرد و هرگز در سایر و سلوک خود متحیر
 سرگردان نخواهد ماند و شبههائی که درین مقام
 باذهان ضعیفه وارد میشود باعث برانها غفلت
 از این ستر و جهالت بر حقیقت امر است ^{چون}
 ندیدند حقیقت ره افسانند زنده قاضی عبد
 الجبار مغزلی در خانه صاحب بن عباد شیخ ابو

اسحق اسفرائینی را دید و بواسیل تعریف گفت
 سبحان من تتره عن الفحشاء شیخ در حال گفت
 سبحان من لا یجری فی سلكه الا ما یشاء مذهب
 خالی از این دو تعریف باشد نیست مگر طریقه
 امر بین الامرین که هر دو نقره بان مذهب حق
 و صحیح است فلماذا ما میگویم سبحان من تتره
 عن الفحشاء و لا یجری فی سلكه الا ما یشاء قال
 علیه السلام لا جبر ولا تفویض بل امر بین
 الامرین جبر نیست چه اگر خدا بندگان را
 بطریق جبر بر آه می برد و در صدق اعمال او ایضا
 اختیاری نمی داد عقلا و شرعا احدی نسبت بصدق
 خیر و شره و در مدح و ذم نمیشد و هیچ کس هیچ

کاوی

کاوی بحث و ایراد و منع و کوه روا نبود هرگز
 کسی سزاوار بخسین یا نفعی نمیکشت و حال
 آنکه ببدیهه عقل چنین نیست بلکه تمامی
 عقلا بفطرت و صرفا فطری مدح و ذم و ادر
 افعال عباد بخود ایشان وارد میکنند و شخصی
 در آراء عمل خیر جزا و ستایش خوب میدهند
 در مقابل شر جزای بد و اگر در صدق عمل بنده ط
 اختیاری نبود مدح و ذم و جزا مرتب داشت
 بر او معقول نمیشد و شرعا هم و در تکالیف
 خطایات و ترتب ثواب و عقاب بجهل او متعقل
 نمی بود بلکه آن وقت طاعت و معصیت هیچ معنی
 نداشت چه طاعت عبارتست از انقیاد با مورد

معصیت عبادت است از عدم انقیاد در صورتی که
 شخص مختار و قادر بر فعل و ترک باشد انقیاد و
 عدم انقیاد از تصور نمی شود پس بدیهه عقل
 و شرع جبر نیست ولا تفویض تفویض هم نیست
 که امور و سببها موکول و مقوض با سبب
 باشد چه اشکارا می بینیم بسا شخص سعی منیما^{بد}
 و تلاش می تحصیل مطلب میکند و اسباب بر او فراهم
 می آید از آن سعی و از آن اسباب حاصل نمی بیند بلکه
 از همان اسبابی که برای تحصیل مطلوب خود چسبید
 گاهی عکس منافی مطلب نتیجه می برد و از آنجا بخلا
 عادت اثر بر او نمیکنند کما قیل شیخ انقضاسر که این نیز
 صفا فرود و غن بادام خشکی می نمود و لها و شی

و اخبار

و اخبار مشیت و اراده زیاد است و بنقر کتاب
 و توالت معنوی شرعها ثابت است که هیچ شیئی بخیر است
 خداوندی صورت نمی بندد و هر کس بجان بصیرت
 اندک نظری با موالات خود کارد واضح و اشکارا
 می بیند که امور موکول بظاهر نیست ع هست با
 جنبه جنبانند ع رشته در دست دیگرین
تبارک الذی بید الملک و هو علی کل شیئی قدير
 با و چون مردم را در این مقامات باختلاف شدید
 و شکوک و شبهات زیاد دیده و بعضی از او باب
سلوک ازین فقیر بی بضاعت خواهش کردند که
 آنچه از اخبار و انا و ائمه اطهار صلوات الله
 سلامه علیهم و از بیانات علمای اطیاب در این باب

فهمیده و در اعتقاد او بمقام جزو یقین رسیده
 در ضمن مختصر رساله عبارات ما نوسه مناسب طبع
 عوام شرح و بیان آن تحقیق این مسئله را بسیار هم
 و الزم دانسته بقد فهم خود از باب ما لا یدرک
 کله لا یترک کله بمواجماله در حالت استعجال بمقام
 بیان برآمد و بجز ایضاح مطلب جو چیز دیگر در نظر
 نبود و عمده جانب عوام و ضعفاء ناسر را ملحوظ داشتیم
 لهذا بجهت انظویه ابتدا نپرداختم و عبارات رساله
 موشح با ثناء و فصاحت بناختم هرگاه این معنی خلاف
 سلیقه ادباء و فصحاء گردد معذرت میروند
 و از خداوند توفیق بسیار برای خود و مطالعه
 کنندگان استعدا دارم که آنچه مقصود است

بجوار او

بجوارات تو یه ثبت شود و با بیان بلیغ ادا
 گردد و راه تفهیم و تفهیم او بطور سهولت آسانی
 میسر شود آنکه علی کل شیئ قدیر و با کجا به جد
 و بتا شرح لی صدری و لیسری امری و حلل عقد
 من لسانی یفقهوا قوی **مقدمه** تکلم در این مقام
 با دو ملاحظه می شود یکی بملاحظه قدر و ثنات
 گفتگویی شود و یکی بملاحظه حکمت **ما بملاحظه**
قدرت بلی حال نیست اینکه خدا هر آنچه خواهد
 و او را پسندد از اشیاء قهر او جبراً بظهور بدهد
 و لو شاء و تک لا من من فی الارض کلهم و لو شاء
 لهدیکم اجمعین و خدا قادر است بر اینکه ظاهر کند
 از آتش برودت و از آب حرارت و همگام اشیاء در قبضه

افتد و تحت قدرت اوست می تواند طبع را
 جزای بد دهد و معاصی را جزای خوب لایسئل عما
 یفعل و در مقابل قدرت او همه اشیا از تری تا
 ثریا مسلوب اختیارند لا مؤثر فی الوجود الا الله
 و در برابر قدرت او قدرت شیئ منعیست لا ضلله
 ولان قال الله تعالی ما کان فی الله لیجرحه من شیئ فی
 السموات ولا فی الارض لانه کان علیها تدبیرا و شعرا
 الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا و لا حولا و لا قو
 الا بالله العلی العظیم و خوف و خشیت مقرابین یکی
 هم ازین ظاهرست ان اوست که هر قدر علت باشد
 و توانا فی خدا زیاد تر شود بهمان درجه خوفشان
 بیشتر می شود انما یخشی الله من عباده العلماء اما

بملاحظه

بملاحظه ثانیه که ملاحظه حکمت است پس
 مقتضای حکمت کامله این است که عباد در انجا
 خودشان مختار باشند و قدرت بر فعل و ترک
 برایشان داده شود که هم از اختیار خود اسند
 بختیار بودن صانع مطلق نمایند و هم از خدا با
 مجبور کردن عباد و سلب اختیار از ایشان توجیح
 مرجوح بر راجع بعمل نیاید که منافی حکمت است
بیان اولی آنکه خدا عالم را برای معرفت خود خالق
 کرده است خودش مختار است و تا راه معرفت را
 در شخص نگذارد تکلیف معرفت بر او تکلیف بحال
 خواهد بود فان الفهم شرط التکلیف قال تعالی
 سنریم ایا شما فی الافات و فی انفسهم حتی یشیرین

لهم انه الحق **بيان** دومی اینکه بر حسب ضرورت
 و بدهت کمال در اختیار است نه در جبر و اعطاء
 کمال بر تقصیر حاج است و آن خداوند در حکمت بزرگ
 اولی و ترجیح بر جوح بر تاج غیشود و سزاوار مقام
 الوهیت نیست و قبیح است پس مقتضای حکمت
 مختار داشتن عباد است در ظهور افعال و اعمال
 خودشان و در این مقام بکاف و ادله دیگر در نظر
 دارم که ذکر آنها موجب تطویل است و در این ^{لحا}
 بنا باختصار است **هدایه** فیها **دایه** مشیت بر
 و قسمت غزیه و حتمیه **در مجمع البحرین** در
 فی الحدیث امر الله لم یشاء و شاء و لم یأمر المرسلین
 ان یسجد لادم و شاء ان لا یسجد و لو شاء لیسجد

و نعی آدم عن اكل الشجرة و شاء ان یاكل منها
 و لو لم یشاء لم یاكل **وفیه** **ایضاً** ان الله اذ بین
 و مشیتین ارادة حتم و ارادة غزیرینعی و هو
 یشاء و یأمر و هو لا یشاء نهی و مراد وجهه
 ان یاکل من الشجرة و شاء ان یاکل و لو لم یشاء
 ان یاکل لما غلبت شهوته مشیة الله و امر
 ابراهیم ان ینذج اسحق و لم یشاء ان ینذجه و لو
 شاء لما غلب مشیة ابراهیم مشیة الله
 هر دو حدیث در کافی مرویت اولاً از ابو عبد
 علیه السلام ثانی از ابو الحسن علیه السلام **بیان**
مراد و دفع ایراد آنکه چون عبد در هر حال
 محتاج است بامداد و اعانت جناب بقدر حاجت

و تا از خدا مدد ی نباشد هرگز مصدر فعلی نخواهد
 بود و خداوند عالم با اقتضای الوهیت و برای تکمیل
 اختیار در هر حال حول وقوع داد و بند نگاه می دارد
 و بعد از ارشاد و بیان و اتمام حجت بعباده حالت
 اختیار خود که من جانب الله باو عطا شده از
 راه خیر و شکر کدام را پیش گیرد و با سبب هر یک
 مستول شود و از ایمان راه خدا میبرد و هدیه
 النجدين و انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما
 کفورا پس بقضای رحمانیت و ربوبیت مطلقه
 مدد خداوندی بخلف بمطیع و عاصی میرسد
 هیچ یک بدون ان قوام و دایمی ندارد همانند ای
 تعالی میفرماید کلامه هو لا و هو لا من عطاء

و نیک فردای کوی که از خزان غیب کبر و ترسا
 و نایفد خور و داری هیچ عملی تا اعمال و هیچ فعلی از
 افعال بخواست و مشیت الهیه ممکن نیست از
 بنده صادر شود چنانکه شعر است بر او قول
 خدایت عالی امر حسب الذین يعملون السیئات ان
 یسبقوننا ساء ما یحکون از این جهت ظاهری
 شود از خدا و حق هر ممکن دو مشیت مشیت
 غم و مشیت حتم و اینها کاهج و یک مورد جمع
 میشوند و کاهی جدا اما مشیت غمیه پس او
 متعلق است بجهت موافقت ما مور یا مور
 صانع او و اما حتمیه پس او متعلقست بر آن
 جهت و جهت مخالف پس وقتی که خدا امر فرود

بر شخص مکلف و با چیزی که کون او را داده می
 کند خالی نیست از اینکه یا عباد مکلف مثل استیجاب
 او یا اختیار خود یا نه و قوی که مثل شد و آنچه که امر
 شده بود بعمل آورد ظاهر میشود از خدا مشیت
 عزیمت و حقیقه معاً و بسبب رود امراتی و سوی
 امتداد بعد منع مفضی از مقتضی و قوی که العیاذ
 بالله عباد ما مورد به را ترک کرد و اختیار خود عیاض
 نمود بخالق خود تنها مشیت حقیقه میباشد امتداد
 خدا یعنی با عیاض و قوی و عدم منع مفضی از
 مقتضای خود پس مطیع مطیع است هم به مشیت عزیمت
 و هم بحقیقه و عاصی عاصیست تنها مشیت حقیقه
 و باین مقامات منزه است مدلول بعضی یا آنکه تعلو

اذن و امر و داده و مشیت از آنها بعاصی ظاهراً
 می شود از قبیل قول تعالی من یرد الله ان یرده
و یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یرضه یحیل
صدره ضیقاً حریباً كما یضعد فی السماء و اذا
 اردنا ان نهلك قریة امرنا من فیها فنفقوا فیها
حق علیها القول الایة ختم الله علی قلوبهم بل طبع
 الله علیها بکفرهم و من یرده من اضل الله و امثالها
من الایات الشریفه پس خداوند که ابلیس را بجهنم
 امر فرمود و خواست بادم سجده کند این با مشیت
 عزیمت بود یعنی سجده موافق امر امر و مطلوب
 محبوبا و بود و آنکه در حدیث فرموده اند هر که
 خدا میخواست ابلیس سجده میکرد بلاخطه مشیت

حتمیه است بلی اگر با آن مشیت میخواست
 ابلیس قوه نداشت سجده نکند و البته سجده می کرد
 لکن با آن مشیت نخواست زیرا که خداوند بلی می نمود
 اختیار و تکمیل مختاریت عباد این مشیت است
 و مرتب بفعل عباد کرده و بجهل آنها و خوف ^{شده} آنها
 چون ابلیس بسوء اختیار خود از سجده کردن امانت
 کرد علقه کوفتن این مشیت نیز بسجده کردن او
 ممنوع شد تا این است که امام علیه السلام فرمودند
 ولو شاء السجده بلفظ لو و اگر ابلیس سجده را میخواست
 با اختیار خود و بقوه صالحه و ماده مستعد که
 خدا با داده بود خداوند هم بمشیت حتمیه سجده را
 میخواست چنانکه بمشیت عزیمه خواسته و امر کرده

بود باقطع ابلیس سجده میکرد چون ابلیس بسوء
 اختیار خود سجده را خواست خدا نیز حتماً بسجده
 او را خواست اگر چه مطلوبش بود چه بنای خدا
 بجز و قهر نیست در حکمت بخود لازم کرده و مستحکم ^{شده} دانسته
 که عباد را با اختیار بر او برد و این تحقیق در حقیقت
 باین است از علم که مضوح میشود از وفار باب با
 این تحقیق واضحی شود اکثر مشکلات کتاب مقلات
 کلمات ائمه اطهار صلوات الله و سلامه علیهم قال
 الله تعالی ولو شاء لهدیکم اجمعین ترجمه ظاهر این
 اینست هرگاه خدا میخواست هدایت میکرد همه
 شماها را و حال آنکه البته خدا هدایت همه را
 خواسته است و الا جبر و ظلم لازمی بیدین معنی

آیه این است اگر بمشیت حتمیه خدا میخواست
 هدایت میکرد همه شما را لکن با مشیت حتمیه
 نخواست زیرا که بخود بندگان را همارا واضح کرد
 وجهتها را تمام فرمود و استعداد و قوه صالحه
 در فطرت آنها گذاشت و اختیار با آنها داد لیست
 من هلك عن بينة ليس بعض آنها بخواه
 راه ضلالت پیش گرفت و خداوند هم با اقتضای حکمت
 بالغه هدایت آنها را حتما نخواست نسوا الله
 فنسيهم وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون
 از این قبیل است قوله تعالى ولو شاء الله ما اخلفوا
 ولو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعا فانك
 تكذره الناس حق يكونوا مؤمنين یعنی هرگاه خدا

بختم و الزام و اجبار میخواست که اهل ارض میا
 بیاورند هر آینه همه آنها ایمان میآوردند با
 اکراه و الحناء و اضطرار و چون ایمان آنها را
 با اختیار خودشان میخواست تا مستحق مدح و
 ذم و ثواب و عقاب باشند و خودشان بسبب اختیار
 ایمان نیآوردند از آنجهت خدا هم ایمان آوردن آنها
 را بمشیت حتمیه نخواست اگر چه بمشیت غرضیه
 خواستند است و میخواستند و قال ايضا جل ذكره
 خطابا للابليس واستغفر من استطعت منهم تبوء
 واجلب عليهم بحيلك ورجلك وشاركهم في الاموال
 و الاولاد و عدهم و ما يعدهم الشيطان الا غرورا
 او امری که در ضمن آیه مذکور است نخواست حتمی

نه عن جی العیاذ بالله و در حدیث جناب بید
الشهداء علیه السلام وارد است شاء الله ان
یرانی فیلاً یعوق خذاً خواست اینکه مرا کشته بید
این خواستن بمشیت حتمیه بود و الا چگونه متعقل
میشود که العیاذ بالله خدا مقتول بودن آنحضرت را
بخواهد و حال آنکه این حکایت مبغوض و بود و روی
انه علیه السلام قال اللهم ان كنت حبت عنا
النصر فاجعل ذلك لما هو خیر لنا یعنی خدای خدایند
اگر مشیت تو قرار گرفته است که در این واقعه
و این روز ما را نصرت ندی و بر این قوم مسلط کنی
توانده این مصیبتها را ذخیره از برای آخرت ما علانته
مشیت بحسب نصرت آنحضرت هرگز با مشیت غرضیه

متعقل

متعقل نخواهد بود و در دعای کبیر وارد است
الهی و مولای اجریبت علی حکما اشبع فی هوی
نفسی لم احترس فیهِ من نزیین عدوی فغترنی بما
اهوی و اسعده علی ذلک القضاء فجاوزت بهما جری
الدعاء اسعادت قضاء بلا غلطه مشیت حتمیه است
نه عن نمیدانایم است که در همان دعا بعد از این ^{فقره}
وارد است ولا حجة لی فیما جرى علی فیهِ قضاؤک و
الرفق حکمک و بلاؤک و لم ینین معلوم شد معنی
اخبار و قضا که دلالت میکند بر اینکه هیچ شیئی بد
مشیت و قضای الهی موجود نمی شود و تو هم جبر و ^{شبهه}
منافات با سایر اخبار بالمره مرتفع شد فالمعدی
ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن قال تعالی و لا

نقول لشيء ان ناعلم ذلك عند الا ان يشاء الله
 وفي صحيح البخاري عن الصادق عليه السلام لا يكون
 شيء في الارض ولا في السماء الا بمخاض سبع عشية
 واردة وقد وقضاء واذن وكتاب واجل وفيه
 في الحديث ان الله خلق الخلق تعلم ما هم صائرون
 اليه وامرهم ونهيهم فلا يكونون اخذين ولا ثاقلين
 الا باذن وفيه في كثير من الاحاديث ان تاثير السموات
 على اذنه تعالى وكان السر في ذلك انه تعالى قال لا
 يكون شيء من طاعة او معصية او غيرها الا باذن
 الطبيعية الا باذن جديده مني قال صاحب المجمع
 فليوقف في كل حادث توقف المعول على شرطه
 لا توقفه على سببه انتهى وفي الكافي عن ابي بصير قال

قلت لابي عبد الله عليه السلام شاء وازاد وقد
 وقضى ولم يجب قال هكذا خرج الينا وفيه عن فضيل
 بن يسار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
 شاء وازاد ولم يجب ولم يرض شاء ان لا يكون شيء
 الا بعلمه وازاد مثل ذلك ولم يجب ان يقال ان الله
 ثلاثة ولم يرض لعباده الكفر وفيه عن ابي الحسن
 الرضا عليه السلام قال الله يا ابن ادم بعثني كنت
 انت الذي تشاء لنفسك ما تشاء وبقوتي اذيت
 فرائضي وبنعمتي قويت على معصيتي جعلتك سميعا
 بصيرا قويا ما اصابك من حسنة فمن الله وما
 اصابك من سيئة فمن نفسك وذلك ان اولي
 بحسناتك منك وانت اولي بسيئاتك مني وذلك

ان لا اسئل عما افضل ولم يسئلون **في جمع البحرين**
 في الحديث لم تجدا هذا الا والله عليه الحجة والله
 فيه المشية ولا اقول انهم ماشاوا صنعوا ثم قال
 ان الله يهدي ويضل **قال** بعض الافاضل في هذا
 الكلام اعني قوله لا اقول ماشاوا صنعوا نفيا
 اعنفه المعتزلة من ان العباد ماشاوا صنعوا
 يعني انهم مستقلون بمشيئتهم وقد رتبتم لا توقف
 لها على مشيئة الله وادته وقضائه وهذا يخرج
 الله عن سلطانه انتهى عن الجمع **وفي نهج البلاغة**
 عن علي عليه السلام لما سئل سائل وقال اكا
 مسيرنا الى الشام بقضاء من الله وقد رقا عليه
 السلام بعد كلام طويل ويحك لعلك ظننت قضاء

لازما

لازما وقد اهانما ولو كان ذلك لبطل الثواب
 العقاب وسقط الوعد والوعيد ان الله سبحانه
 امر عباده تخيرا ونهيم تخيرا وكلف يسيرا ولم يكلف
 عسيرا واعطى على القليل كثيرا ولم يعص مغلوبا ولم
 يطع مكرها ولم يرسل الانبياء تعبوا ولم ينزل الكتاب
 للعباد عبثا ولا خلق السموات والارض وما بينهما
 باطلا ذلك نطق الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار
 وازين احاديث شريفة ظاهرا است كه هج شيء بگو
 ووجود غي ايد مكر بمشيئت الهية خواه ان شيء مطلق
 خدا باشد وخواه مغضوب خواه طاعت باشد وخواه
 معصيت و با وجود اين هوكن احد بر خدا هجت
 وراه حرف نذار و در صلواتيج و معصيت كسي

معدور نیست و لا یسئل عما یفعل یعنی ایشان میت
 خدا کاری نمیکند که جای پرورد و بحث و محل سؤال
 باشد و شان فعل خدا این است که از او سؤال
 نشود زیرا که هر فعلی از فساد و رشود همه از وی
 حکمت است پس جای لم و کیفه و افعال او نیست
 نه اینکه سؤال از فعل خدا ابداً واقع نمی شود اگر چه
 از راه جهالت سائل هم باشد نمی بینی عباد الیه
 شریفه کور از خدا وجه کوری خود را می پرسند
 خدا یا چرا کور فرمودی قال تعالی رب لم حشرت
 اعمی وقد كنت بصیراً الایة **نهم** چنانچه در مشیت
 خدا دانستی که مشیت بر دو نوع است هم چنان
 مشیت انبیاء و اولیاء نیز بر دو قسم است و اینکه

میل و اراده و علاقه قلبی ایشان اثر خارج دارد
 هر فریست و در استجاب و دعای ایشان ریب و شکی
 نه پس چگونه بوده است که در مقام نزول ابلا
 و حدود و رنج و عذاب اراده قلبی و خوشنودی خاطر
 شان اثر خارج هر مرتب نشده این نیست مکرا
 خودشان آن همه محنت و بلا را با مشیت حتمیه
 خواسته و تسلیم القضاء الله و تمکین القدره
 راضی بقضا و مقبل ببلای شده بودند جفا کشیم
 ملاحت بریم و خوش باشیم که در طریق ما کافر
 رنجیدند در واقعه کربلا و حادثه دشت پر بلا
 خود شهدا و عیال و اطفال آنها بالبدا هه اولا
 و بالذات هیچ یک مایل بان همه رنج و اذانبوند

کیست که بهلاکت و اسیری و مذلت و تنگی
 مایل شود لکن بملاحظه اتمام هجت و ایضاً محبت
 در مقام تسلیم قضاء رب عزت آن همه محنت و
 مصیبت را خواستند و نوش جان خود دانستند
 چنانکه اصحاب آنحضرت از قصور شهادت همه ^ک جناب
 بودند و وجدها و سرورها داشتند و بزبانها
 يك بیک می گفتند کجا است تیر بک کوبیا که من
 سپرم اینخواستن بهشیت حتمیه بودند نه غرضیه
 چه بر خودشان تحمل این رزیاات را بجهت اقتضا
 حکمت حتم کرده بودند و قبول این را از جمله لازما
 دانسته بودند چنانکه جناب عتید الشهداء و
 سرور انقیاء علیه السلام بعد از آنکه شمشیر را

بغلان

بغلان گذاشتند و دست از قتال برداشتند
 اینکلمات را بر سبیل مناجات و در زبان کردند
 الهی صبراً لقضائک و تسلیم الامرک و بعد از
 آنکه جناب علی اکبر علیه السلام بمیدان کارزار
 تشریف برد مشهور است که اهل حرم قرآن ^{ست} بد
 گرفته و با اتفاق هم آنحضرت را دعا کردند که از
 شترانملا عین محفوظ ماند هم چنین در بعض
 شهداء دیگر و عاها کردند مثل اینکه جناب پیغمبر
 صلی الله علیه و الله نزدیک و فان خود و جناب فاطمه
 علیها السلام فرمود یا بنیة اقر الله عینی و
 لا ابکاها یعقوی و خیرک من روشن گرداند خدا
 هر دو چشم ترا و نگر یاند انها را و حال آنکه آنحضرت

چه قدر کویها نمود در حق همه شهداء تنها
 یک دفعه دعای جناب سکینه علیها السلام کافی
 بود و چون جناب سکینه ذریه بتول عذری و
 تربیت یافته جناب زینب کبری بود در افتد انجده
 معصومه و افتد بعتمه مظلومه خود قدمی ثابت
 عزیزی را سخ داشت اگر چه شهادت پدید بر کوار
 و قتل برادر عالی مقدار و قوت اعمام و اقوام برین
 حضرت بسی تلخ و ناگوار بود ابدآ بمشیت اصلیه
 نمیخواست که یکنار موی از سر ایشان کم شود
 لکن چون قضای خدا متعلق بر آن اوضاع بود در
 طبق مشیت حتمیه خداوندی همه آن اوضاع را
 در مقام تسلیم بجان و دل قبول کرده و خواسته بود

پس با اینکه انجناب بپدر بزرگوار خود عرض میکرد
 یا ابتاه رزنا الی حر مجذنا یعقمانا بر کوان بسوی
 حر مجذ خود مان با وجود این باسیری و بر فتن شتا
 با کمال تسلیم راضی شد بود تا هر چه در کمون آن
 ملاعین است بظهور بیاید از انجهت شد آنچه
 شدنی بود و کان ما کان مما است از کوه چون
 بساط الیغی زمانه طی امد بهار کاشی برین
 زمان دی بی ثرب بباد رفت بنعمیر ملک شام بطحا
 خراب شد بمثنای ملک ری جناب سید الشهداء
 علیه السلام بمر سعد علیه اللعنه خطا فرمود
 در میان سد کار ترا مخیر میکرد انم یکمرا اختیا
 کنن تر کنن حق رجع الی المدینه الی حر مجذی ان

ملعون گفت ما لی الی ذلک سبیل یعنی مراجعت
 دادن مدینه مرا راهی نیست پس الخضرت فرمود
اسقف شربه من الماء یعنی شربت ابی بنی بده آن
 ملعون این را نیز قبول نکرد و حال آنکه الخضرت اگر
 اینها را حتماً از او میخواست عمر سعد را مرکز قوه
 تخلف بنود مکر نشیند بهر اهل بیت و اهل بیت
 سر مبارک الخضرت را با لای نیره میبردند جناب
سکینه علیها السلام او را زاری میکرد شتران او را
 از شتر بر زمین انداخت و گذاشت و آن سینه مظلوم
 با حالت پریشان در صحرا و بیابان نالان و
 حیران ماند ساربانان قطار شتران اهل بیت را می
 کشیدند و میبردند تا گاه سر الخضرت نیره را بر زمین

تکان داد و نگذاشت نیره حرکت بکند سر کردگان
 جمع شدند قادر و حرکت نیره نکشیدند تا باشان
 جناب تید التجار علیه السلام رفته از عقب قافله
 جناب سکینه را آوردند پس سر الخضرت حرکت
 هم چنین اگر جناب سید سجاده را رضا بنود کی قادر
 میشدند بگردن او و بخیر بنهند و دست و پای او را
 ببندند و چون مشیت حقیقه خداوندی بر این
 اوضاع متعلق بود او هم در طبق آن بر این اوضاع
 رضا داشت و نعم ما قیل مانند اینم از رضای حق
 کله عار ناید شیر را از سلسله رشته بر گردنم
 آنکند دوست میکشد هر جا که خاطر خواه او است
 جناب میر علیه السلام فرموده ما لی الی ذلک سبیل

چنان تصور کن که آنحضرت از کفر و طغیان آنها
 اغماض داشت و از معارضه خود با ایشان ملوک بود
 بلکه نسبت با اقتضای اصلی او ولی قطع نظر از کفر و طغیان
 ایشان میفرماید من با ال ابغیان چه کار داشتم بجز
 قطع نظر از پاره مصالح و حکم و تکلیف ثانویه آنحضرت
 با ایشان اولاً بالذات کاری نبود ولی بعد از آنکه
 تکلیف اقتضا کرد و حکم خدا بمعارضه ایشان جاری
 شد البته در اینحال معارضه آنها لازم و مطلوب بود
 پس اولی نظر بمطوب عزیمت است که عمر آنحضرت ^ص گفت
 و بدی یا ایشان نبود و ثانی بملاحظه مطلوب جمعی بود
 که در مقابل خلافت آنها تکلیف علیحد و وارد شده
 و از این قبیل است آنچه از ابن عباس روایت شده

که چون

که چون شدید شد ناخوشی رسول الله صلی الله
 علیه و آله در وقت ارتحال از دنیا چسبیدند امام
 حسین علیه السلام را بسینه خود الی ان قال قال
 علیه السلام مالی و لیرید الا بارک الله فيه اللهم
 العن یرید یعنی چه کار است مرا بایرید هرگز نازل
 نفرماید خداوند برکت خود را بر او پروردگار العن
 فرماید یرید **اکمال** بلکه هر فردی از افراد ناسرالین ^ص
 نوع مشیت است یکی بصرافت طبع و قطع نظر از
 ملاحظات و اعتبارات خارجه و یکی بملاحظه
 جهات مخصوصه چنانکه مولی برای امتحان غلام خود
 جوانی را با وجه نقد در جای بیمانعی پیش روی غلام
 می نهد و خود پنهان و غایب می شود و در کمین

مراقب عمل او میباشند که امانت و خیانت غلام
 در تصرف مال اقا و ضبط آن بظهور بیاید و مدلل
 شود پس در اینحال اقا بجز خود بالذات هرگز فاضل
 بخیانت کاری و دزدی غلام خود نیست و نمیخواهد
 بمال مزبور خیانت کند و بپردازد لیکن بجهت اینکه
 باطن او بظهور بیاید و خوبی و بدی او مدلل شود
 اقا این عمل خلاف را میخواستند آنست که از غلام
 در ضبط اموال علی الظاهر رفع موانع میکنند چنانچه
 یا هرگز آنکه بعمل او مستحفظ قرار داده است او
 غیبت اختیار کرده و خود را در نظر غلام غافل و
 جاهل نموده تا او هر چه دلش میخواهد بکند و بمقام
 فعل آورد **ذات الاشکال** امیدیم باز بسر مطلب باجری

مایه

مایه بعامل خود دهد که آن مایه صالح باشد
 بمصرف راه خیر و هم بمصرف راه شر و طریق تجارت
 و عمل را بر او بیان کنند و مطلوب خود را از طریق تجارت
 معین کند و بملاحظه صرفه و صلاح واقف او را
 امر نماید که مایه را در مال التجاره مخصوص صرف
 کند آن عامل بخل افرا مر و رضای تاجر مایه را در جا
 علیحد صرف نماید که خلاف مطلوب او بود و با آن
 مایه فتنها و فسادها برپا کند آیا در نظر عقلا فساد
 و شرارت و بد عملی او در نیصورت پای تاجر صاحب
 مایه را هم میگردیانه **تکمیل خداوند عالم** حول و
 قوع بشخص داده تا در راه خیر و محل رضای او صرف
 نماید و آنرا فائز نامند از عالم **کلیب** و بشخص عامل میرسد

و شخص مدد و حول و قوه خداوندی را که مایه
 و ماده عملست بنا بقوه اختیار یک با و داده
 و خلاف رضای حق صرف می نماید و خدا هم قدرت
 و حالت اختیار را از او سلب نمیکند و با فضای
 و هابیت و جوادیت خود آنچه حول و قوه بعد
 داده باز نمیگرد و همچون راه خیر و شر را بدلت
 رسل و ایضاً سبل و هدایت حجج واضح و مبین
 فرموده پس مباشرت معصیت هجرتی بر خدا ندارد
 و هجرت خدا با و وارد است قل فله الحجة البالغة
من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فلنفسه **تمثیل**
 جمال یوسف علی نبینا و علیه السلام که باینده ها
 متعدده تجلی کند بعضی که صفا و جلاد دارد و **همه**

و ذاتش بی عیب است با کمال طابقت و استقامت
 در او ظهور میکند بعضی که ذاتش علقه دارد یا
 اینکه با عرض زنگار و لکه دار است جمال بر
 بطور کج و معوج و هیأتی بخلاف هیأت یوسف **ق**
 خارجی در او نمایان می شود و برنگ اینده ملون
 میشود آن اعوجاج و اختلا فلون دخلی بیوف
 واقعی ندارد همه از استعداد و قابلیت اینده
 ها است و باعث بران نفس و ذات خود آیدینه
 ها است هر چند اگر صاحب جمال نبودی اعوجاج
 و کجی هم نمی بود پس فیض خدا بدون تقاوت با کمال
 استقامت هم بعید و هم بشقی میرسد و لکن
 بجهت اختلاف قوا بل فیض مختلف می شود فسالت

اودیه بقدرها و همین که فیض بستی وارد شد
 ماده شقی او را معوج خواهد نمود فلیغیرت
 خلق الله جمال بی تفاوت باینینه کج و راست
 وارد می شود همین که باینینه کج وارد شد باینینه
 جمال را کج خواهد نمود **تمثال** اگر بازان بز زمین
 شود و شیرین باستونیه میبارد و آفتاب و ماه
 بهر دو برابر میآید و هوا بی تفاوت بهر دو مرتبه
 میفایند و زمین شوره خا در میآورد زمین شیرین
 لاله و زهرین بازان که در لطافت طبعش خلا
 نیست در باغ لاله روید و در شوره زانوش
 پس فیض من جانب الله به همه مخلوقات برابر می رسد
 و از جانب خدا تفاوتی ملاحظه و منظور نیست

مائی و خلاق الرحمن من تفاوت فارجه لبصر
 هله تری من فطور ثم اوجع البصر کوبین منقلب
 الیک لبصر خاسنا و هو حسیر صنع الله الذی
 اتقن کل شیء پس اینیکه طبایع مختلف شده و آثار
 تفاوت پیدا کرده بعضی صمد خیر می شود و
 برخی منشاء شر همه اینها از اختلاف قوایل است
 که منشاء آن اختیار است پس چون قوایل
 و استعدادات مختلف است هر فیضی وارد شود
 در مواد مستفیضه مختلف خواهد بود **شعر**
 کفطور الماء فی الاصداف و فی فم الامای
 صار سما اگر کوئی قابلیت را نیز خدا داده است
 صحیح است و میگوئیم در خلاق اول و فطور اول

بافتضای الوهیت کامله و ربوبیت مطلقه
 و رحمت عامه همه قوا بل را صالح بقیوض خیرات
 خلق فرموده کما قال عز من قائل فطره الله الفی
 فطر الناس علیها واحدین و طوری مجبور نفوسه
 و همه را مختار خلق نموده چیه کمال و حکمت در
 اختیار است حتی بعد از ورود تکالیف هر کس
 با اختیار خود هر طوری عمل نموده بافتضای هم عمل
 قابلیت او تغییر یافته و باید یگوان تفاوت بهم
 رسانده مثل اینکه حکیم کامل بخند نفرکه قوی
 المزاج بودند در تدبیر صحت مزاج ایشان تکالیف
 با آنها کرد و بر آنها استعمال دوائی معاینه و تناول
 غذای معلومی را مستحکم نمود و اجتناب از اشیاء

معینه را لازم داشت این چند نفر که اول
 مزاجشان با هم متقارب الاحوال بودند در عمل
 بتکالیف طبیب زهم تخلف نمودند بعضی جمیع
 تکالیف او عمل نمود و بعضی بکلی از آنها دست
 کشید و عمل ننمود و برخی بقلیلی و بعضی دیگر بیشتر از
 آن عمل کردند لهذا بعد از ظهور عمل مزاجشان
 باختلاف عملشان تغییر و تفاوت پیدا کرد
 با هم مختلف شدند پس ای عزیز انا فانا امرجه
 و طبایع مکلفین در طبق افعال و اعمالشان
 اختلاف بهم میرساند و ترقی یا انزال پیدا می
 کند و همه اینها از خود مکلفین است و ورود
 تکلیف و قبول و تحمل آن و اختلاف قابلیتات

بسیب اختلاف اعمال اختصاص با این عالم ظاهر
 ندارد بلکه از بدو ایجاد و اول نظرت بر همه
 اشخاص تکلیف وارد شده و می شود کما قال غلام
 و اذا اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم
 اشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا بلى شهدنا
 ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين
ذکره شال و تبیین حال نوری که در دیوار افتاد
 ساطع میشود آن نور از افتابست و باید یوا
 چه اگر دیوار و جسم کثیف در پیش افتاب باشد
 نور او هرگز ظهور نمیکند چنانکه اگر فضیله ^{شین}
 کرده جای بلندی نگاهداری که مجرم کثیف مشرف
 نباشد ابتدا نور چراغ ظاهر نمیشود پس نور بلاجداً

قائم است و مظهر بعد جدا است و ظهور نور
 موقوفست بوجود جدا اما سایه پس از
 جدا است با افتاب و با افتاب قائم است چه
 اگر افتاب نباشد نه نور پیدا می شود و نه سایه
 هر دو بسته بوجود افتابست و سایه از نفس
 جدا در ناشی است چنانکه اگر دیوار را نصفیه
 نموده بمقام بلور صافی رسانند هرگز سایه
 نخواهد انداخت و آثار و احکام و اشراق و احراق
 شمس با آن وقت حاجب مانع نخواهد بود پس
 از این مثل می توان تعقل کرد که خیر از خداست
 و با عباد قائم است و از و ظاهر است و شراب عبد
 است و محفظ و ابقای خدا باقی و موجود است

و اگر بنده نفس خود را بمقام نصفیه و ترکیه
 برارد و زنگ معاصی از آینه قلب خود بزدا^د
 همیشه مصدر خیر خواهد بود و شر از او ظهور
 نخواهد کرد و سراپا مظهر نور خدا خواهد بود مصداق
ما زال العبد یقرب الی بالتواضع حق کنت سمعه
الذی یمع به و بصره الذی یبصر به و یدیه الی
یبطش بها هانا اولیاء الله که وجود خودشان را
از ذنک عوارض معرا و از کد و ذات علایق متبرانو^{موده}
مخلوق با خلافت الله بوده مظهر تجلیات قدسیه
و فیوضات الهیه میباشند و اطوار و آثار ربوبیت^{دیت}
 از ایشان ظاهر میشود. تو خود حجاب همی^{فظ}
 از میان برخیز: **تممة** ازین تحقیق واضح شد^{مغز}

حدیث مروی در کاتبی که فرموده اند انا اولی
بجسنا انک منک و انت اولی بسینا انک منی یعنی
 خداوند خطاب بعبد خود فرماید من بجسنا^{تی} تو
 اولی از خودت نسبت بسینا^{تی} باید بدیده
 شود اگر چه از تو بروز کرده و تو اولی بسینا^{تی}
 خود از من نسبت و علاقه سینا^{تی} باید بنور او
 شود زیرا که سینا^{تی} از تو ناشیست و بر تو منتهی
 است چنانکه در مثال مذکور در نسبت نور و
 ظلمت در مقام نسبت آفتاب بنور او لیست
 از جدا لکن بسایه جدا رود نسبت و تعلق از
 آفتاب و او اقربست و الله اعلم **تأسیل فی**
تفصیل چون دانستی که اخلاف مراد از تو ابل

خود مخلوقات است و اولاً و بالأصله در فیض
 تفاوت نیست و وصول فیوضاً بهمگی بالذات یکسانست
 در خطا بنا اقرب الیک من جبل الوردی ^{نزد} دورتر
 تفاوت نداده پس بدانکه مردم نسبت بسیر و سلوک
 و اعمال خودشان بر سه طبقه اند و بحسب اختلاف
 درجات بسبب اختلاف اعمال و تقوا بل خود فیض را
 مختلف در می یابند بعضی را نظر رحمت خاصه منظور است
 و بعضی بخلاف این العیاذ بالله در مقام قهر غضب
 از نظر مومنت محروم و در بارگاه الهی خجسته لا موسوم است
 دوست تو یکتر از من بمن است و نیز محبتی که من
 از وی دورتر و بر خجسته و وسط این دو مقام است ^{هبل}
 این مقام را در نزدیکی بهر یک از آن دو رتبه و دوری

اذان مراتب و درجات زیاد است و با هر صراط ^{یعنی}
 معامله خداوندی و عاده الله بقاعدت لاجبر و لا
 تفویض بل امر بین الامرین جاریست در تفصیل
 این مطلب نکات بسیار لطیف پیشما و مندیج است
 و در علی العجالة زیاده بر این شرح و بسط را فرصت
 و فراغت نیست و ان شاء الله بشخص بصیر ^{این} در
 اختصار کفایت است فمنهم ظالم لنفسه و منهم
 مقتصد و منهم سابق بالخیرات یعنی بعضی از عباد
 هست که بنظر خودشان ظالمند و بعضی از ایشان
 میانه رو و مقتصد است و بعضی دیگر هست شقیقت
 کنندگان بجمع خیرات **تنبیه** مقصود در اینجا
 آیه نیست آیه مبارکه در شان اولاد فاطمه علیها

السلام نازل شده بلکه مراد بیان حال مردم است
 که برسد نوعند فافهم بتفصیل این اجمال آنکه برخی
 از بندگان در نظر ایشان جز خدا چیز دیگر مخلوق نیست
 و جمیع اسباب و وسائل را از روی معرفت بیکسواندا^{خته}
متوجه جناب رب العزة هستند از ظواهر امور
 خود را با آن داشته و چشم همت بعبای حق گماشته
 اند و دامن تعلق از همه ماسوا بخینند و رشته
 علاقه غیر ذایک سر کیخته اند و بزبان حال و قیاس^۱
 گفته اند اللهم قد انقطع رجائی عن الخلق انت ربی
و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد امور خود را
 با کمال ثبات خاطر و اطمینان قلب به مقام رضا و تسلیم
 بی همه اضطراب و بیم بخدا سپرده و رشته امور را

بمشیت ایزدی و خواست بخدا و ندی نفویض
 و تسلیم کرده مطابق این معنی است. رشته بر
 گردنم افکنده دوست میکشد هر جا که خاطر خواه
 اوست و بقضای الهی کیف کان انقیاد و اذعان می
 و مشیت و اراده خود را در جنب اراده خدا فانی و
 منحل کرده بر خود و بر امثال خود بنظر استقلال
 و اعتنا نظر ننموده و بجز حق مؤثری در عالم ندیده و
 بغیر از او مدبری ندانسته کالمشیت بین یدنی العتس^۱
 هوا و هوس و حرکات نفسانیة خود را ترک کرده و
 عنان اختیار و خود را بدست رضا و قضای باری سپرده
 و رشته افتاد و بدست محبوب خود تسلیم کرده اند
 و ارباب ذوق و غم تو را رسید اند و ذشادی ^{نعم}

دو عالم رسید اند چونان خلد را به پیشی نمیخونند
 تا از صفات حسن نور مزی شنید اند مرغان عشق
 بد و کون الثفات نیست چون در فضای شوق بق
 روزی پرید اند پس محبوب حقیقی را بر این اشخاص
 لطف و نظر دیگر باشد فالذین آمنوا و عملوا الصا
 لحان لهم مغفرة و رزق کریم و بلکه خداوند ایشا
 حیات دیگر و روح تازه میبخشد از کرم خود چنانکه
 مشعر است بر این معنی قوله تعالی فلنخسیندهیوج
 طيبة و خداوند خود کفیل مرایشان گردد و بعون و
 اراده مطلوبه خود بر آنها حرکت میدهد و محسبهم
 ایقظا و هم رقد و نقلبهم ذات الیه این و ذات الشما
 یعنی کان میکنی آنها را بیدارها و حال آنکه ایشا

خفتگان هستند میگردانیم ما ایشان را بطرف راست
 و طرف چپ و هو ما قال علیه السلام المؤمن بین
 اصبعین من اصابع الرحمن یعنی مؤمن در میان
 دو انگشت است از انگشتان خدا ما هد شیران
 ولی شیر علم جمله مان از باد باشد دم بدم حمله
 مان پیدا و ناپیدا است باد جان فدای آنکه ناپیدا
 است باد و درین مقام شخص مخاطب میشود بخطاب
 یا ایتها النضر المطمئنة ارجعی الی ربک و ارضیه
 مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی یعنی ای نفس
 برگرد بسوی رب خود در حال تیکه راضی و مرضی هست
 و داخل شو بمیان بندگان مخصوص من و داخل شو
 ببهشت من و بر این مقام اشاره است ذلك فضل

اللَّهُ يُؤْتِيهِ مِنْ شَاءٍ وَقَالَ تَعَالَى وَاسْأَلُوا اللَّهَ
مِنْ فَضْلِهِ لَئِنْ عَرَبْتُمْ عَلَيْهِ دِينَكُمْ لَآتِيَنَّكُمْ مِنْ فَضْلِهِ
 شد با آن نمیکند اگر چه همه عالم دشمن وی باشند
 از قوت ظاهرها سبب بیشتر و ضعف ظاهر و مسائل
 خیر هیچ وجه مضطرب نمی شود اگر چه دشمن
 شود بدو لکن دوست خیرند از ایشان که در
 جهان هستند و این اشخاص در حصول مطلوبات
 خود بالذات بر محتاج بفراهم آوردن اسباب ظاهری
 نمیشد مگر اینکه حکمت تقاضا نماید که مطلوب
 ایشان هم از راه ظاهر سبب برسد و الا با اصابه
 احتیاج با سبب ظاهر بودند لکن الله بکاف
 عباده در تفسیر صفاتی در تفسیر آیه و من یتق الله

یَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
أَنْ يَرْزُقَهُ اللَّهُ فَمَا يَحْتَسِبُ
 حضرت فرمودند بدوستی که من هر آینه میدانم
 آیه که هر گاه مردی این آیه را اخذ می کند کفایت
 میکند بر او و من یتق الله الایة پس آنحضرت را آیه
 میخواهند و اعاده می فرمود و نیز از فقیه از حضرت
 صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت را این
 از پدران بزرگوار خود از علی بن ابیطالب علیه السلام
 روایت می فرمایند من انا الله بوزق لم یخط الیه
 بر وجهه و لم یرمد الیه ید و لم یتکلم فیہ بلسان و
 لم یسئل الیه شیء و لم یتعزض الیه کان ممن ذکره
 الله عز وجل فی کتابه و من یتق الله الایة یعنی آن

کس که او را خداروزی بدهد بطوریکه کام نکند از
 بسوی او پاپی خود و در آن نکند بسوی او دست ^{خود}
 و تکلم ننماید در خصوص او بزبانش و محکم نکند بسوی
 او جامهای خود را و متعرض نشود باو چنان شخصی
 هست از آنها که ذکر کرده است خدای عزوجل
 او را در کتاب خود و من یتق الله الایة ترجمه ظاهر
 آیه اینست آنکسی که پرهیز کند از خدا میگرداند
 خدا مخیر برای او از ظلماتها و فتنها و روزی میدهد
 او را از آنجا که گمان نمیکرد **رواوار نعمانیة** از
 سهل بن یعقوب روایت میکند کف من داخل ^{شدم}
 جنهت امام هادی علیه السلام و در نزد من کتابی
 بود که در آن کتاب حضرت صادق علیه السلام در

اختیارات

اختیارات ایام اخبار و فرمایشها بود پیش حضرت
 او را از برای من بفرمود پس من آن حضرت عرض
 کردم که انسان غالباً مضطرب شود بسبب فرود بعض
 ایام بغرضی از اغراض پس چه طور بکند حضرت فرمودند
 یا سهل بد رستی ولایت و محبت ما حفظ میکند
 شیعه ما را از هر بلا و مصیبت هر گاه بدستی مجاب
 و دوستان ما برونند بتر و مجرود داخل شوند بمیان
 کوندگان و دشمنان از حق و انصاف هر آینه ما ^{هون}
 می شوند از شر آنها بولایت ما و محبت ما با اعتقاد
 بکنید بر خدا و خالص نماید ولایت را برای ما و
کافی حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت
 کرده که آنحضرت فرمود خداوند بدارود و محبت نمود

که اعتصام نکرد و چپک نزد من بند از بندگان
 من با اعتصام با احدی نخلق من و شناختم این را
 از نیت او بعد مگر کند بر او سهواً و در آن
 کسانی که در آنهاست مگر اینکه برای او مخلوق
 و درها کاهی قرار داده ام از میان آنها و چپک نزد
 بند از بندگان من با احدی از خلق که شناختم این
 را از نیت او مگر اینکه قطع نمود اسباب آسمانها
 را از پیش او و الحدیث و نیز از ابی عبد الله علیه
 مرویست بد رستیکه غف و عزت جوآن مینما^{بند}
 پس و قق که بموضع توکل رسید ند وطن میکنند
 در تفسیر رضائی از معانی روایت کرده که جبرئیل
 مجتهد حضرت رسول صلی الله علیه و اله آمد

ان حضرت جبرئیل فرمود ما التوکل علی الله توکل
 بر خدا چیست جبرئیل عرض کرد علم رساندن بر این که
 بد رستی مخلوق ضرر نمیرساند و نفع نمیبخشد و عطا
 نمیکند و منع نمیکند و استعمال یا سواست از خلق
 پس و قق که بند این طور شد اعتقاد نمیکند با^{مندان}
 سواي خدا و امیدوار نمی شود به سوی و خوف
 نمیکند از ما سوی الله و طمع نمیکند در احدی مگر
 خدا نهاد هو التوکل **فلا کافی** عن ابی الحسن الرضا
 علیه السلام قال احسن الظن بالله فان الله عز وجل
 يقول انا عند ظن عبدي المؤمن ان خیر الخیر وان
 شر الشر **وفیه** عن ابی عبد الله علیه السلام حسن
 الظن بالله ان لا ترجوا الا الله ولا تخافوا الا ذنبك

ای عزیز چون مقام متوکلین را دانستی که سبقت
 بسته اند بخیرات پس مقام ظالمین را نیز بفهم
 بدانکه بعضی شخاص را عراض و عصیان و غفلت
 طغیان بمقامی رسیده اند که سزاوار خردی و خذلان
 جناب قدس سبحان گشته و ابواب کرم و اسباب
 لطف خاضر را با اشغال باطله و هوا و هووس نفس
 مسدود و مردود داشته و باطمینان بوسائل و
 خاطر جمعی بوسائط ظاهری آن مؤثر حقیقی اغراض
 نموده اند با اینکه خدا میفرماید ان الذین یعبدون
 من دون الله لا یمکن لکم رزقا فان بغوا عند الله
 التذق و اعبدوه و قال ایضا ان الذین تدعون من
 دون الله امم امثالکم یعنی بدوستی کسانی که می
 عبادم

خوانید

خوانید غیر از خدا جماعتی هستند مانند شما عاجز
 و بیدست و پاب و بمقاد افراست من اتخذ الله هویدا
 عنان اختیار خود را به هوای نفس داده و بالکلیه
 مطیع و منقاد نفس اماره گشته و علقایق باطله
 را میان خود و خدا حجاب قرار داده و حال آنکه
 جناب امام علیه السلام فرموده کل ما یشغلك
 عن ربك فهو صمناک چون این طور اشخاص بسوء
 اختیار خودشان اعراض نموده خدا را و اگر نشانه
 آثار ربوبیت را بمقام ظهور نیاورده اند خداوند
 تبارک و تعالی بمقتضای نسوا الله فانسیمهم فرجید
 الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من فرجید
 ان یضله یجعل صدره ضیقاً حجاباً کما یتبعنی

التسماء بسبر امر بين الامرين تكميلاً للاختيار ^{اول} بعد
 بل طبع الله عليها بكفرهم وختم الله على قلوبهم اعمال
 وكردار ايشانرا بختهم قضا و امضا محنوم فرموده و بيد
 جهت از توفيقات خظيره و الطاف عظيمه محروم و
 محذول مانند اند لا يقدرون على شئ مما كسبوا
 ثم و اخيره در آراء عمل نديك اند و العياذ بالله
 انان را بخود و اكداشته و امور شان را بخود نشان
 مو كول داشته باين معنى كه از بروز خواص و
 مفئضيا اعمال انهام مانع نبوده بهر طوره افتضاكه
 بمان طوره اثر مترتب ساخته و براه برده است
 كج روى حقا القلم كج ايدت و استى جويى سعادت
 ز ايدت و ما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون

و فى شأنهم قال تعالى اولئك يسوا من رحمتى و
 اولئك لهم عذاب ليم و قال على عليه السلام رجل
 وكله الله الى نفسه فهو جائر عن قصد السبيل
 و قال تعالى فذروهم يخوضوا ويلعبوا حتى يلاقوا يومهم
 الذى يوعدون و قال ايضا و يذروهم في طغيانهم يعمهون
 و قال ايضا و الظالمون ما لهم من ولى و لا نصير و قال
 اولئك لهم عذابي فى الدنيا و الآخرة **نور** مبادا انك
 او كسر را كند خوار كه خوار او شدن كار ديشت ^{ايد}
 و تا اينجا در مقام معلوم شد چنانكه طايفه اول
 در انجراح مطالب بالذات چندان احتياج بجمع
 اسباب نداشتند اينها را نیز غالباً فراهم آوردن اسباب
 مفيد خواهد بود چنانكه نان سبب سببى است اگر چه

معویه را مقدر بود ولی بروز این خاصیت را
 از زمان در باره معویه مثلاً اذن و اراده خدائی
 متعلق نبود لهذا آن رفع کوسنگی روزی کرد چنانکه
 شاعر باین معنی اشاره کرده شر و صاحب لی بطنه
کالها و یه کان فی معانده معویه مکر اینکه کلمه
 مفقوفی شود که بطریق عادی با هلا این مقام نیز فو
 برسد و در باره آنها خرق عادت نباشد و حکمت
 در این باب بسیار است از جمله آنچه صریح آمده بیت
ولا یحسبن الذین کفرو انما علی خیر لانفسهم انما
علی لهم لیزدادوا انما برای تمیم اختیار و اظهار آنچه
 در قوه آنهاست خداوند مقتضیات اسباب را اگر
 چه بظاهر خیر است مانع نشده بمقام بروز ظهور

میآورد

میآورد چه اگر اسباب معصیت بدست ایشان
 نیاید قادر بر عصیان نخواهند بود و آثار خباثت
 ایشان در عالم شهود بظهور نخواهد آمد و قال ایضا
عن من قال فلا تعجبک ما اولهم ولا اولادهم انما
یرید الله لیعذبهم بهما فی الحیوة الدنیا و تزهو
انفسهم و هم کافرون انما مقصد که نه در تخیل
 و رضا و تسلیم ان قوع را وارد که بالمره شهوات
 نفسانیه و علائق جسمانیه را ترک نموده در همه
 امورات اراده و رضای خود را بسنه بقضای خدا
 خدائی کرده باشد و نه در هوای نفس و ضعف طلب
 مرتبه میباشد که بالکلیه از ذکر خداوند غافل
 شود و مستغرق هوای نفس گردد پس اینها را از

رجوع با سباب ظاهره چاره نیست و امثال این
اشخاص که هنوز اطمینان کامل ندارند و رضا و تسلیم
و توکل و قلوب ایشان ثابت و راسخ نگشته اگر از
اسباب ظاهره دست کشند و پی نمانند غالباً
بمطلوب خود نخواهند رسید فلذا ایشان در ترک
اسباب و وسایل ظاهره عقلا و شرعاً مستحق توبه
و ذمه میباشند **و تذکره** حسن ثوری آورده وقتی
بجای خود رسید که از راه صحرا بیابان بمکه رود
پس راه بیجا ده در پیش گرفت و روانه شد شب
روز طی منازل می نمود تا آنکه بیابانی رسید هوا
بغایت گرم بود و تشنگی بر او غلبه کرد و بر چپ **و راست**
نظر میکرد از دور درخت سایه دار دید **و بنوعی**

بان درخت شد چون بدانجا رسید چاه **ابی** دید
بجود دیدن دلش خوش شد و شکر بجای آورد **و باخو**
گفت بعد از چند روز که بآبی رسید ام **مرا دلو**
ورسیمان نیست **دلو** و رسیدمان از کجا بهم رسانید **بن**
فکر و اندیشه بود که کله **اهوان** پیدا شدند و آن
حسن دم نکردند آن کله **اهو** بر سر چاه آمدند **و نکا**
کردند بان چاه بعد از آن سر بسوی **اسما** کردند **و**
سر خود را بجنبانیدند و دو چشم سوی آن داشتند
در ساعت بقدرت باری **تعالی** آب از چاه بجوش **الماء**
تا بر لب چاه رسید **اهوان** سیراب گشته برفتند
و آب بان بنه چاه رفته **حسن** انحال را مشاهده نمود
گفت **الهی** از برای وحوش آب را بلب چاه آوردی **چون**

فوبت بحسن رسید آب را اول چاه بقعر چاه
 بردی و از وی شنید که ای حسن تو منتظر دلوریدی
 بودی که آنجا بهم برسایم اهوآن صحرا هیچ دلور
 ریمان نداشتند و از ما ابخواستند چنانچه
 دیدی ما آب را بول چاه آوردیم تا اهوآن بر دلور
 وریدی ما اب بخوردند تو باش تا دلور ریمان برای تو
 بهم رسد چون حسن این خطا شنید تو کل بلطف و کم
 او نموده روی بیابان کرده میرفت ناگاه در آن
 صحرا حیوانی او را ملاقات شد آن جوان گفت یا
 حسن هر که او بخیزد خدا و ذکوا و مشغول بخیزد بیکر
 نکورد او را همه ستر خبر میدهند و همه اشنا
 گردانند پس جوان گفت یا حسن تو تشنه شدی

گفتی تو و ریمان آنجا بهم رسایم ای که تو کل
 با و کردی و از او اب خواستی اکنون بتان این آب را
 و بخوردن صحرا تشنه اب سردی بوی ماد حسن
 سیراب شد و شکر حق بجای آورد بعد از آن جوان
 گفت یا حسن هیچ میدان که در این بیابان چرا بق
 ملاقات کردم حسن گفت نه جوان گفت مقصود
 من اینست که لحظه بر سر بالین من باشی تا این
 جان عاریقی با بجان افزین تسلیم غایم و تو مرا غسل
 دهی و دفن کنی حسن گفت ای جوان تو این را از کجا
 میگوئی از بی آدم کسی را این خبر ندانند و هیچ کس را
 معلوم نشد که حیا تشنه چه وقت است آن
 جوان گفت یا حسن حق تعالی پیش از اجل این ندا

میرساند که ای بندۀ من اذایمقام زندان خود
 را بمقام جاودان برسان پس معلوم شد مرا که
 میروم و بر هر مؤمن وصیت لازم است مگر تو
 این نداری نمی شنوی گفت مرا معلوم نیست جواباً
 گفت مرا معلوم شده است بحضرت و بتخود
 خواهم رفت پاره راه که رفتند ناگاه درخت
 سایه داری بنظر ایشان در آمد چون بدانجا رسیدند
 آب روان و سبز زاری دیدند جوان وضو ساخت
 و دو رکعت نماز کرد و سه سجده نهاد و حاجت
 تسلیم کرد خواهجده ثوبت بساخت و آواز غل ظاهر
 در محد گذاشت و میگوید و در روی الخوا
 میگوید و گفت یا الهی بر این جوان غریب رحمت

کن

کن و بیا مرز آن میت مغضوب تبسم کرد چون
 خواجده جوان زاد و محد شکفته دیدند آن شد
 گفت ای بندۀ خدا اگر تو زندۀ پس زنده در کور
 چگونه رود و اگر مرده مرده در کور چگونه میخند
 آوازی شنید که ای حسن مگر این را نشنیده که
اولیائی لایموتون بلد یقولون من دار الدنيا الى
دار الاخرة هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد
 بعشق پس زین مثل میتوان یافت که مقام
 متوکلین غیر مقام سایرین است کسی را که ان
 مقام میسر نیست از تحصیل اسباب و صوری چاره
 نیت و الا از فیض مطلوب عالیا بی بهم و ضییب
 خواهد ماند چنانچه بی دل و در میماند و مرتبه اول

که مقام حسن پست بود آب با و نرسید اگر
 بعد رسید آن از اثر تغییر نیت او بود که بمقام
 تو تسل اقدم نمود و دل را از اضطراب و نزول
 پاک کرد و بعضی که از بغیرت و یا و کی عار را
 بر خود هموار نموده فی تحصیل اسباب معیشت نمی
 رود و محض استخلاص از طعن و ضی بی مردم ^{بیت} احاد
 مقدر بودن روزی باشند و دلیل خود میآرد
 و خود را از متوکلین می پندارد و حال آنکه از ^{اهل}
 این مقام نیست آن شخص یقیناً مورد عتاب
 جناب قدس سبحانی می باشد با کمال ضعف نفس
 اضطراب قلب دعای توکل میکند و حال آنکه مغف
 توکل ابتدا در او ظاهر نیست و خدا امر فرموده

بتکبیر و سعی در اطراف اراضی جهت تحصیل روزی
دوستانی در تفسیر آیه ومن یتق الله يجعل
له مخرجا الایة از حضرت صادق علیه السلام
 مروی است که آن حضرت فرمودند بدین معنی
 قومی را صاحب حضرت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم بعد از نزول این آیه در ابرو خود
 بسته بعبادت اقبال نمودند و گفتند قد
 کفینا یعنی کفایت کرد بما پس این خبر بعضی
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید ^{حضرت}
 برایشان سفارش فرمود که چه چیز شما را
 را دار نمود بان عمل گفتند یا رسول الله خدا
 کفیل شد برای روزیهای ما پس بعبادت

اقبال نمودیم پس آنحضرت فرمود ندانند
 من فعل ذلك لم يستجب له عليكم بالطلب ^{ست}
 ان كسره اين عمل را نمايد برای او سبحانه
 نمی شود بر شما باد طلب **دانوار نعمانیه** او
 که در حدیث وارد شده وقتی که این آیه
 شریفه نازل شد و ما من ذابته في الآخرة
 الا على الله رزقها اصحاب كفتند بدستی
 خدای ما کفیل شد بر روزیهای ما پس بچسب
 نمی افیم در طلب آن پس درها را بر خود بستند
 و در خانه خود نشستند پس آیه سعی در
 اطراف و مناكب رزق نازل شد بعدد و
 واکشودند و سعی کردند در تحصیل روزیها

ای عزیز فیوضات خداوندی بهر کس بقدر سعی
 او میرسد قال تعالی وان لیس الا انسان الا ما
 سعی وان سعیه سوفیری ثم یجزی الجزاء ^{لا}
 و بدانند که قابلیت بهر شخص نیز وارد می شود
 فسالت اودیة بقدرها در فیض الهی از طرف
 تفاوتی نیست چه نسبت جهت خدا همه کاینها
 با السویه است و سخن اقرب لیه من جبل الورد
فرد دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجیبتر
 که من از وی دورم و دره تفاوت دوری و نزدیکی در
 خلق است و الحق نزدیکتر از همه است بر همه
 چون حرف با یجا رسید میخوانم در ضمن فصلی درین
 مقام شرح و بسطی داده شود که مطلب قدری

فاضح باشد او **شاد و فیر رشاد** بدانکه بمقادیری
 الله ان یجری الاشیاء الی اسبابها خذاً و ندباً یسأل
 فیوض و نعم خود اسباب ابوابه و او داده و بمثل اول
 وان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر
 معلوم هر فیضی را خزائن مرتب داشته و راه آن
 خزائن با اقتضای لطف و کرم همواره باز و ابوابها
 مفتوح و اسبابش مقدور است وانی با وجود همه
 نیست هر آنچه نفع و صلاح بندگان در آنست
 حاجت ایشان بران بسیار است خذاً و ندباً باقتضای
 رحمت کامله و نعمت شامله راه او را واضح ظاهر
 نموده و باب او را همواره مفتوح فرموده و الدعاء
 و سبل الراغبین الیک شاد و عدّه راه فیوضات

خود را

خود را بهر طالب عقد و وصیت نموده چه هست
 انها هرگز لایق شأن ربوبیت نیست و عقلاً
 بوضوح قبیح است و خدا منزه است از قبایح لا
 یخلق بابه و لایرد سائله مگر اینکه عبد خود کلید
 او را نیان کند و آن کلید را که شراعی از او نماید
 و در باب روی خود ببندد و خود مستحق خدایان محرمی
 گردد در **تجربید** خواهد نصیر علیه الرحمه در شأ
 امام علیه السلام گفته وجوده لطف و تصرفه **لطف**
 اخر و عدّه منا یعنی تصرف امام علیه السلام من
 جانب الله لطف است و عدّه تصرفش از خود است
 است ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یرغروا بما به
 بانفسهم قال تعالی ولوان اهل القری امنوا و اتقوا

لَفَتْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا
فَاخَذْنَا هُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ و باین معنی نظر است
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً
وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرًا فِيهَا لِيَالِي وَيَأْمُرُ الْمُؤْمِنِينَ
فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَا وَبَيْنَ أُولَئِكَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا
فِيهَا لَعَلَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ مَسَافِرٌ
 احادیث و مؤلفان هم کل مخزن فافهم **تفہیم فی بصائر**
الدرجات عن ابي عبد الله عليه السلام قال ابي الله ان
يُجْرَى لِأَشْيَاءِ الْأَسْبَابِ بِهَا فَيُجْعَلُ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا و جعل
لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا و جعل لكل مشرع مفتاحا و جعل
لِكُلِّ مِفْتَاحٍ عِلْمًا الحديث پس کلید و دروازه نبوت
 مختصر محبوب و اهن دانست کلید هر عالمی و مفتاح
 مقامی از سنخ انست و باب و مفتاح ظاهری هست

و باب و مفتاح باطنی اسباب رزق و ابواب
 فیض مختلف است و برای بایک مطلوب ابواب
 متعدده هست مفتاح هر بدیتی که بدست شخص
 افتاد بان مفتاح بان بیت راه خواهد یافت
 و همین که کلید بدست آمد و کلید را شخص بکار
 برد در بروی او باز خواهد شد پس طالب فیض
 و سالک راه هر مقام را از تحصیل مفتاح درک
 ان مقام چاره نیست مثلا صنایع و حرف از قبیل
 صفاری و همداری و بنا و نجاری و ختایطی و اشا
 اینها و زراعت و تجارت و سایر پیشه ها و
 صنعتها هر یک باین است از ابواب رزق که خداوند
 بجز تقصیر لطف و کرم برای اصناف اعم در عالم

اسباب قرار داده و اینها هم درمی دارند که اول باید
 با و متوسل و متوجه شد و الا ما او باز نشود این ^{ها}
 بسته است و آن عبارت است از استاد انصفت
 که او در یحیی فیض اوست پس هر آنکه باین درها
 متوجه شد و کلید او را بدست آورد البتہ شفیق
 و بهره مند خواهد بود خدا او را نا امید از درگاه
 خود مایوس نخواهد فرمود و فیض خود را فراموش
 حال و مقام آن شخص خواهد رسانید و چون ^{توسل}
 با بواب من بوره که باب خدا می باشند و انسان ^{قد}
 آنها را عشا و اهتمام بشان آنها در معنی یک نوع
 ستایش و شکر نعمتهای خدا سنازان جهت شخصی
 هر قدر عمل و صنعت خود را حکمتر بگیرد و با استاد

ان صنعت زیاد خدمت نماید فیض بر او زیاد
 میرسد بطوریکه ظاهر مقتضای عمل کمتر از او
 بود قال تعالی لئن شکرتم لازیدنکم و انکسر کراذ
 ابواب فیض و درهای رزق خدا و ندی اعراض کند
 و هیچ یک از ابواب بند کوره متوسل و متوجه نشود
 و بیکار و بی بار خود را شرمسار عیال و شرمند
 نفس سازد در حقیقت قدر نعمتهای خدا را ندانسته
 و کفران نعمت کرده این طور شخص را استکار بینی
 شود و بدین جهت مخصوصاً بیکاری شومر و بد
 میمنت است روز بروز حواس انسان را ضایع
 میکند و وسوسه باطله و خیالات فاسده را
 بمرکت می راند همین که انسان بیکار شد قوی و احمه

او را بجا های بدی کشد حتی اگر شخص در اقدام
 بمعاصی و ملامتی نفس خود را مأیوس کرده باشد
 و این قبیل هوا و هوس در او نشود می بینی در اندک
 مدت بیکاری بعضی امراض دیگر مبتلا می شود
 از قبیل صرع و ماحولیا و خیالات ناسده و ^{ظنون}
 باطله در حق مردم و وسواس و عبادات و طهارت
 و کم کم مورد خفت عقل و موجب عیب دماغ
 میشود بیا ادم زیرا که کارکن و کار ساز دیده آ
 که با پنج و شش سال بیکار و خانه نشینی ^{تغیر}
 حالت در او بهم رسیده که گویا مرکز آن شخص
 سابق نیت و بطور قدیم دیگر از دستش کار بر
 نماید اعضا و جوارح و موالات پنجگانه را که خداوند

تبارک و تعالی منشاء اثر و اسباب تحصیل رزق
 و فیوضات غیر محصور کرده و وقتی که خود شخص
 از کار انداخت ضایع و بی فائده خواهد بود
 و علت بهم خواهد رسانید چنانکه هر کس ^{خطه}
 نماید در افاق و انفس بتر بد بهمان طوری خواهد
دید قال تعالی ولئن کفرتم ان عذابا لشدید
 پس هر قدر ممکن است شخص باید از دروهای
 نعمت و فیوض خدا اعراض نکند و کلید دروهای
 روزی با بدست آورد و لا محاله بیکدی از
 دروهای خدا در کسب روزی نفس و عیال خود
 متوسل شود چنانکه اصحاب ابن عمه هدی ^{سلام}
الله علیهم هر یک صاحب پیشه و صنعتی بودند

که آن صنعت و پیشه و مایه معیشت خود
 قواد داده بودند پس هرگز انصاف و روا
 نیست نفس عزیز را با بیکاری در پیش این
 و آن ذلیل کرد و هرگز خدا را ضعیف و ذلیل نفس
 نمیشود عن علی علیه السلام فما اقبل الدنيا
 جميعا بمئة ولا اشترى عن المراتب بالذک ای
 عزیز شأن و پایه نفس و مقامی است که خدا
 با و قسم یاد کرده و فرموده و نفس و مایه
 پس او را ذلیل نمیتوان کرد چه در اخبار و احادیث
 در توغیب شخص بکسب منع او از سؤال وارد
 شده مرویت اگر سائل میداند چه در
 سؤال است هرگز سؤال نمیکرد عن علی علیه السلام

نقل

لنقل الضحی من قلیل الجمال اهتدوا لمن
 الرجال یقولوا الناس فی الکسب عار فقلنا
 العار فی ذل السؤال وقال ایضا و ذقت
 مرارة الاشیاء طرا فاطعم امر من السؤال
 در وسائل از طیار مرویت کفنا ابو جعفر
 علیه السلام بمن فرمودند ای شیخ تعالج
 ای شیخی بضع یعنی چه میکنی عرض کردم ما
 انا فی شیئی من دوکاری نیستم فرمود فخذ بیتا
 و اکثر فناه و رشه و ابسط فیه بساطا فاذا
 نعلت ذلك فقد قضیت ما علیک قال فقد
 ففعلت فرزقت مقصود انحضرت این بود
 که خانه بکیر و استانه آن را جبار و بکن

و ابوغنائی ان بیاض و سیاط متاعی روان
 بچاین پس و تقوله انرا بکنی بجل آوردۀ آنچه
 در ذمۀ تو بود از تکلیف تحصیل روزی تا وی
 گوید امدام و عمل بفرمودۀ ان حضرت کورم پس
 مردوق شد و نیز در وسائل از حضرت ابی
عبدالله رویت اکاذ علی عیاله کالمجاهد
سبیل الله یعنی شخصی زحمت کش بجهت عیال خود
 مثل جهاد کنند است در راه خدا و غیر این
عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الذی یطلب
من فضل الله ما یکف به عیاله اعظم اجر من
المجاهد فی سبیل الله عز وجل یعنی ان کسیکه
 طلب میکند از فضل خدا آنچه را که نگاه می آید

با او عیال خود را و کف میکند انها را بزور کتبی
 است از هیشیت اجرازا انکه مجاهد باشد و
 راه خدا و فیہ عن علی بن فضال عن ابی عبد الله قال
سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل و انا
عنده فقیل صابنه الحاجة قال فما یصنع الیوم
قیل فال بیت یعبد ربک قال فمن این قوته قیل
من عند بعض امواله فقال ابو عبد الله علیه السلام
و الله للذی یقوته اشد عبادۀ منه حاصل
معنی انکه ابو عبد الله علیه السلام از اموال
 مردی پرسید عرض کردند محتاج شده است حضرت
 فرمود پس امر و زچیه میکند عرض کردند و خا
 نۀ
 خود می نشیند بخدا عبادت میکند فرمود پس

مگر با مقتضای مصلحت عامه و الاموال و غیر
 و عادت آثار معتاده بی تخلف از اسباب بروز
 خواهد کرد چه خوب باشد و چه بد هیچ نفع
 باشد و چه ضرر خند و ند به چیزی خاصیتی داده
 و هر چیزی را چیزی سبب کرده انحصار آن
 اثر را که با عطا فرموده باز نمیکرد در اثرش
 سوختن نهاده منع نمیکند و بقوله در اثر قطع
 بودند تا داده باز نمیکرد و حق الشیخا
 که مجسبل و عقیده خود از طبقه عامه نماند
 اندک امتیازی بهم رساند اندک کا می خند و ند
 نوعی اسباب علیحد محسینند که بنو سوط همیز
 اسباب معروفه ظاهری خواص معهوده و آثار

معروفه

معروفه بعضی اسباب دیگر که مقتضای ضرورت
 هلاک شخص بود مرفوع شده نتیجه برعکس بروز
 میکند **در انوار نعمانیه** سید سند سید احمد
الله جزا تو می آورده وقتی برای تحصیل علم سفرد یا
 میگردم رفیق کشتی بمن حکایت نمود که روزی صبح
 دریا بسیار بود از اهل کشتی کسی برای قضایها
 در کنار کشتی جا نمود پس با آنها آن شخص بد یا افتاد
 و با آب فرودت پس یکی از اهل کشتی بیوی آمد
 و با نخائی که افتاده بود دست دراز کرده از زیر
 آب شخصی را بیرون کشید و با نخائی او را پوشید
 ساعتی چند بان طور گذاشته تا لحاف را از روی
 برداشتند آن شخص بنا کرد بخوف ندون دیدند که

رفیق ایشان نیست و این شخص غیر اوست که باب
افتاده بود پس آن قصه پرسیدند گفت کشتی ما
هفت روز است شکسته و من روی تخته پاره
مانده روی دریا بودم امروز از ضعف و بیجالی با ما
و نگاهداری تخته پاره قادر نشدم پس تخته رفتن
قدری در روی آب ماندم غش بر من عارض شد
و بگر خودمانداستم مگر اینکه حال خود را در این کشتی
با شمای بینم انتمی ببینم در باره شخص و تم که بدین
افتاد چگونه حکم ظاهری مجری شد بحسب عرف و عادت
مقتضای دریا افتادن هلاکت بود آن شخص هلاک
شد ولی در باره شخص اول که قبل از او از کشتی دور
بود دریا افتاده بود چگونه اسباب ظاهری فراهم آمد



تا او نجات یافت **ذوالنون مصری** را روایت کنند
روزی بعزم شستن جامهای خود بطرف نیل عازم
بود ناگهان بعقرب بزرگ دچار شد که بسوی
او میآمد ذوالنون از او بسیار واژه نمود و بخند
پناه برد خداوند او را از شر عقرب نگاه داشت
پس عقرب رفت بشط نیل رسید که در خارج
آب بود پس وزغی او را بد پشت خود گرفته برود
آن طرف نیل بیرون آورد ذوالنون کویده من بنیز
از عقب این رفتم پس دیدم آمد بطرف و دخی که سینه
بسیار داشت و در زیر آن جوان امری خوابیده بود
پس من در پیش خود گفتم بجهت کشتن این جوان
عقرب با نیجا آمد اما سینه ناگاه دیدم آن بطن

ان جوان محلی دید پس عقرب بان افعی رسید و از
 دماغ او گردید افعی کشته شد عقرب بسوی ارباب باز
 گشت در پشت و زغ باز بان طرف گذشت پس در
ايجاد الثون این بیات را خوانند ببینیا اذ قتل الحلیل
یحفظه من کل سوء یكون فی الظلم کیف تنال العوی
عن ملک تا آتیک منه فواثلا نعم پس با این حرف
 جوان از خواب بیدار شد و آن قصه خبر داد و گشت
 جامه هودا از خود دور کرد و لباس سیاه پوشید
 و با همان حالت وفات یافت ببین چگونه عقرب را
 بسوی افعی برد و او را سبب هلاک افعی و باعث خلاص
 جوان نمود رباعی ای آنکه ز خویشاقت دمی فرزندت را از
 صد دروغ صاحب زنده دایم پهلوی و لعین خواب

خوری تو ذابیه طفل عادی مردند تا چند طریقجا
 و همت طلبیم برخیز که مفتاح سعادت طلبیم
 تا باطن ما از فیض معبود شود از باطن اهل فقر همت
 طلبیم و نیز در نوار نمانیده آورده جماعتی از ذردان
 شب بخانه شخصی داخل شدند تا چینی بدن زدند وقتی
 که بخانه داخل شدند دیدند طفل شیر خواری در
 کهنواره است ترسیدند که طفل گریه کرده بصدا
 او اهل خانه بیدار شوند پس طفل را با کهنواره برداشته
 از خانه بیرون کرده در خارج گذاشتند بنا کردند
 بچل و نقل اثاث البیت تا آنچه که در خانه بود
 کلاً بیرون بودند بعد و باره بخانه آمدند که اگر
 چیزی بجا مانده باشد ببرند مادر طفل بیدار شد

برخواست تا بطفل شیر بدهد دید طفل و کھواد
 جای خود نیست شوهرش را بیدار کرد ما جز آن ^{گفت}
 هر دو بطلب طفل از خانه بیرون شدند ناگاه سقف
 خانه و دیوارهای و طاق فرو ریخت و دندان زنی
 خاک هلاک شدند مال و جان اهل خانه کلا ^{لم}
 ماند پس تا مل کن چکونه بخوان عادت سبب ^{ظاهرو}
 برای سلامتی مال و جان آنها فرام ^{امد} و متعوض این
 ایشان هلاک شد و نعم ما قال ^{مژد} دشمن او میکنند
 قصد هلاک ^{کرم} و دوستی از دشمنان نالد ^{مباک}
در سالهای گذشته روزی و آنکه طلوع آفتاب بود
 برادر مرزا حیات اندوونی ^{بیرونی} رفت که بقاعه
 مستقره در او طاق ^{بیرونی} با معلم خود مشغول ^{در}

باشد

باشد همین که خواسته با او طاق بکند و عطسه
 کرده بود بجهت عطسه کردن او معلمش که از
 جمله پاکان روزگار و مرد همشیار و صامد جالی است
 دلش مضطرب شد از مکتبخانه باو طاق دیگر
 آمد باز دیده بود قلبش وحشت میکند ناخوی
 هم اضطراب زیاد داشته پیچره او طاق را بالا کرد
 بودند در اینجا حال از سقف او طاق صدائی بگوشش
 رسید بود در حال بجهت سابقه اضطراب قلبی
 او طاق بیرون آمد بودند بعضی پاکد اشاق به ^{بیرونی}
 که مهتابی کوچک بود در کن دیوار او طاق شکستند
 خوابید مکتبخانه و هم او طاق دیگر که افغان شد
 میخواستند مشغول ^{در} بشوند بکلی خراب شد

پنجهای هر دو تیرهای او طاق خورد خورد کرده اش
 نکداشت پدر و مادر و سر سیمه از اندرون بصدای
 خراب عمارت برخواستند صیاط اندرون و اغبار
 و خاک و خاشاک فرا گرفت و دوسه نفر علیهم السلام
 که بیرون بودند از آنها نیز بکلی مأیوس شدند همه
 ماها هلاکت آنها را جزو یقین نمودیم من جمله در
 دل من شک می در هلاکت آنها باقی نماند قطع عادی بر
 ایشان نمودم تا سفت و ملالی بجای آنها حاصل شد و خاک
 و خاشاک راه اندرون و بیرون را مسدود داشت
 در خیالها خمر کردن بیل و کلنگ بودیم که آنها را
 از زین خاک بیاوریم بیک وقت غبار ساکت شد دیدیم
 اخوی و معلمش و دوسه نفر دیگر از ملازمه و همکاران

صیاط صحیحاً و سالماً ایستاده اند بحمد الله سی
 موئی صدمه و نقضی بوجودشان نرسید ^{تفصیل} بود
 مذکور را امداد ذکر و نقل کردند و مرشوندگان را
 باعث تعجب و تنبه گردید حقیر بفضل الله تعالی
 این قبیل الطاف و تأییدات را در باره خود بگوارا
 دیدم و بارها اثار توفیق و فواید او را در دست
 غیر موجوده را در باره امورات خود مشاهده کرده
 ذکر تفصیل آنها را خوش نمیدانم ولی بحال تشکر
 دارم از اینکه بعضی اوقات با اقتضای حال بطور
 حرم و شبانین فرود شیخ والخوانده امره اگر چه
 همه دشمن شود بدولت دوست خبر نداد و از
 ایشان که در جهان هستند چه خوب است اینکه

شخص ازین حالت هرگز جدا نشود و این معنی ملامت
 شده ثبوت در سوخ بهم رساند و در نضره ایما
 اطمینان و در قلب هواره قوتی باشد خواجیه گوید
 بنیاد هستی تو چو زبر و زبر شود در دل مدار هیچ
 که زبر و زبر شوی سعدیا گویند سیل فناخانه
 عمر و لغوی دار که بنیاد بقا محکم از دست الان
 اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخزون ادب باب
 ذوق در غم تو ارمیده اند و ز شادی و نعیم دو عالم
 رمیده اند مرغان عشق را بدو کون النفاق نیست
 چون در فضای شوق قد و زنی پریده اند موران
 خلد را به پیشین نمیخیزند تا از صفات حسن تو در
 شنیده اند بالوده شکفته عشقند زان سبب

ذالودکان جیفه دنیا بریده اند از ضیق خانفاه
 صور خرقه وجود بر طار و محظائر قدسی کشیده اند
 از ناز یار و صحبت اغیار فارغند چون در سرتا
 جلالت در سیاه اند در مجلس شهود نشسته مالک
 دارد ذوق نجام افش بر صد جا خرید اند جان را
 بیاد داده و دل پایمال عشق جلبا بنام و پرده
 دعوی دریده اند کشف عطاء شخص و مقام
 سلوک از این مرتبه که تفضیل آن داده می شود
 درجه بالاتر رود و در عالم توکل هیچ وجه انقائ
 و اعتنا بظاهر اسباب نداشته باشد و بدون
 ابواب ظاهری و بسباب صوری باز بمزادان و
 مطلوبات خود برسد این شخص مفتاح ابواب

غیبیه و کلید اسباب باطنیه را دریافته که بدن
 ابواب ظاهریه بمطلوبات خود فائز میشود و حال
 آنکه عقل ظاهر بنیان کمال حیرت را دارد و نمیدانند
 مطلوب بلدان کدام سبب ظاهر شد یا مثل مرغی که اطبا
 از او یا سبب هم رسانند و پوست از آن دست کشیدند
 با وجود این در ذی ظاهر و در طبیب صوری صحت
 یافت چنانکه در حکایت حسن ثوری بالا آمدن
 اب بلبل چاه و پیدا شدن جوان در صحرا و از این
 او مجسم هم آینهها با اسباب غیبیه بودند با اسباب
 ظاهریه متعارفه بخلاف مرتبه سابقه که تأیید
 در آن مرتبه باز با اسباب ظاهر بود و علی الظاهر
 خرق عادت بنظر نمیآید و تأیید مزبور و خارق عادت

محسوب نمی شد ولی در این مرتبه که اثار با
 اسباب غیبیه بروز میکند البتد این قسم تأیید
 خارق عادت و عمل بکرامت شخص خواهد بود
 در همه اعضاء از علماء و حکمین و ادبای جاه غالباً
 این قبیل کرامتها بروز کرده و شایع و مستغیر
 شده و بر آنجا که معاینه ندیده اند ثقات
 و معتبرین نقل و روایت کرده اند چنانچه من
جمله در این جزء زمان از سید عالی مقام شریع
اعلی الله مقامه بطریق متعدده نقل شده و این
 معنی از او از بعضی علمای دیگر شایع و مشهور است
 که بعضی شبها پاره اشخاص ایشان را تعاقب
 کرده رفته دیدند آنکه بدون کلید و سبب ظاهر

در وقت صلوات بر او باد و در وقت شریف بر وی ایستاد
 باز شد. سحر و هفت میخانه بد و کت خواهی
 گفت باز ای که دیرینه این در کاهی هم چویم ^{عنه}
 محکمی که سیر ملکوت پر تو جام جهان بین دهدت
 اکاهی بود و میکند و ندان قلندر باشند که
 ستانند و دهند افسر شاهنشاهی خشت زیر
 و بر تارک هفت اختر پای دست قدر نکند
 منصب اججای اکر سلطان فقر بخشند ای
 دل مکترین ملک تو انعام بود تا ماهی هند
الذخائر لی ما خیر واجدها لوکان عام تغاء
ورغاء هندی الموائد لی ما خیر واجدها لوکان
عام خباز و شواء هندی المناصب لی ما خیر

واجدها لوکان عام القاب و اسماء: اشارة
فیها انارة میشود که عبد را کلید استجابت دعا
 بدست آید همین که دعا کرد و بحضور قلب بیابا
 حضرت ایزدی توجه نمود و مطلبش حاصل آید مگر
 اینکه بجهت مانع خارجی شد دعاء او بروز نکند
والا بالذات دعای او خالی از اثر نخواهد بود
 بصغای دل و ندان صبر و در کمان بس در بست
 بمفتاح دعا بکشایند میشود عبد در مقام سیر
 و سلوک بیابا بجا که امر و قول کن باشد بر
 و در مقام ذکر و اطاعت و خلوص نیت کلید آن
 در آید دست اردان وقت در حصول مطلوب و آت
 باین بیوت معتاده و ابواب معارفه که در ^{حصول}

مطالب توجه بانها معروف و معتاد است و در
 چندان حاجتی نخواهد بود چنانکه در حدیث قدس
 و راست عبدی طعنی اجعک مثل ان اقول
 للشیء کن فیکون وانت تقول للشیء کن فیکون
 فیض روح القدس را باز صادر فرماید دیگران هم
 بکنند آنچه میخواستند ما زال العبد یتقرب الی
 بالتواضع حتی کنت سمعه الذی یسمع به و بصره
 الذی یبصر به و یدیه الی سبطش بها **نقل مقال**
و تحقیق حال در انوار نعمانیه در نور رزق نوشته
 هرگاه کسی در خانه خود نشیند و طلب رزق را ترک
 کند آیا بر خدا واجبست ایصال رزق بر او یا نه
 بعضی گفته اند ایصال در ضروری و قوت لایموت

که حیات با او محفوظ باشد واجبست و بعضی
 گفته اند واجبست مگر برای کسیکه زمام
 توکل را بسوی او انداخته بجهت اینکه خداوند
 فرموده ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و حق اینست
 که مثل این ایصال بر خدا واجبست بل بی
 هست که تفضل فرماید و از تفضل مانع نیست
 و در حدیث و راست و تحقیق که نازل شد قول
 خدا یتعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله ^{قها}
 چنانکه سابقا مذکور شد اصحاب اولاد دست
 از تحصیل رزق باز کشیدند و در خانه ها نشینند
 ثانیاً با اشاره و ملامت آنحضرت و امر و نزول
 آیه سجود و اطراف و مناکیب خود تحصیل رزق

و روزی سعی کردند و از این است که محدثین
و اصحاب آن حضرات سلام الله علیهم اهل حرفه
 و صنعت و کسب و تجارت بودند لطیفه اینکه
 در حدیث فرمودند درها را بخورد بستند درها را
 منحصراً بدان بدوی که نجاران خوب و تخمه بسا
 و بخانه که از خشت و گل بنا شده نبیناید بلکه
 توان گفت درهای و سائط روزی را بر خود بستند
پس یعنی کسیکه بدست خود در روزی را ببندد
 و در خانه نمودنشیند و بسوی کلید و باب و بیت
 روزی متوجه نشود در معنی اعراض از درگاه خدا
 و یک نوع کفران نعمت و قصد هلاکت خود است
و حال آنکه خدا فرموده لا تلقوا بایدهم الی التهلكة

پس اگر این شخص هلاک شود ملامت بخود او
 وارد است و خدا را در باره عاصیان زیاد بر
 این لطف واجب نیست که برای روزی و مایه
 معیشت هر کس دری و بیتی و کلیدی و راهی
 داده و بد بند خود آن راه را نشان داده و واضح
 کند با وجود اینها اگر عبد بطور استغنا و اعراض
 رفتار نماید البته مستحق خدا ن و محرومی خواهد
 بود چون سخن با اینجا رسید رجوع کنیم بجواب
 که در اول کتاب گذشت بعضی گویند سعی عباد
 بی اثر و بی اثر است بسا می شود که بی سعی و بدون
 اسباب ظاهری بعضی مطلوب خود رسیده و بعضی
 هر قدر تلاش کرده و اسباب چید از مطلوب خود

دورمانده و بر خجاعتنازی یاد با سباب دارند و
 معتقد هستند که بدون فراهم آمدن اسباب ظاهر
 مطلوب شخص میسر نمیشود پس میگوئیم در باره اعمال
 بلوغ بقضای عادت رفتار میشود که محاله ان را در هر
 میکشد و تریاق مثلاً با آنها نافع میکنند و در باره
 بعضی که بکنوع در بارگاه الهی از عامه ناس در مقام
 اقبال امتیازی و تقریبی بهم رسانده البته لازمه
 در بیدیت و سزاوار الوهیت اینست که تفاوتها
 بین او و سایرین بشود چنانکه میفرماید من تقرب
 الی بشر تقربت الیه بذراع و من جاء بالحسنة
 فله عشر امثالها پس میشود این طور اشخاص بدن
 سعی و اسباب ظاهری بطلوب خود برسند **من كلام**

ابن مازة الاعرج قیل له مالک قال شیطان لا
 عدم و معهما الرضا عن الله و الخفی عن الناس ان
 ابن مازة پرسید ندیده مال داری گفت دو چیز دارم
 که با وجود آنها فقر برای من نیست یکی رضا از
 خداست و دیگری غنا و بی نیازی از مردم و همچنین
 آنها که از عامه ناس در مقام ارباب و تنزیهات
 بهم رسانده اند و اعراض و غفلت وجهان ایشان
 فرا گرفته بدیهی است که اعراض و غفلت ایشان
 از خود را خواهد بخشید فخر سیئه سیئه مثلها
 كما قال تعالى و ضرب الله مثلا قرية كانت امنة
 مطمئنة یايتها رزقها رزقا من كل مكان فكفرت
 بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما كانوا

بصغون شهید ثانی علیه الرحمة در شرح لمعه
 در کتاب تجارت و بیان اذابلان نوشته الرابع عشر
ترك معاملة الأذنين والمخارفين بفتح التاء وهم
الذين لا يبارك لهم في كسبهم قال الجمهور بجمل محمداً
بفتح التاء أى محمداً محمداً وهو خلاف قولك ببارك
وقد حورف كسباً لأن إذا أشد عليه في معاشه
كانه ميل بوزن قد عنده والمؤمنين أى ذوى الأئمة
والتقص في إبدانهم للتعنه في الأفعال
معللاً بانهم اظلم شئى بين معلوم محمداً شوقه
أذناس هتند که از نفع و عمر کسب خود محمداً
میباشند و برکت در ایشان نیست و نفعی از
معامله ایشان وارد شد تا مضرت او

سرایت نکند اگر چه با اثر بودن سعی و کسب
هم مطلقاً میزان خوبی و بدی شخص نمیتوان کرد
گاهی اسباب خارجی و وضع زمان و مکان شخص
مقتضی محرومی میشود اگر چه شخص از جمله ظالم
لنفسه نباشد در این صورت این معنی بلیه است
که موجب سعادت میشود فی الکافی عن ابی بصیر
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لأن الله عز وجل
جعل عباده في الأرض من خالص عباده ما ينزل من
السماء مخففة إلى الأرض الاصر فيها عنهم إلى
غيرهم ولا بليّة الاصر فيها اليهم وفيه عن ابی
عبد الله علیه السلام قال كان علي بن الحسين
صلوات الله عليهما يقولان لا كره للرجل ان

یعانی فی الدنیا فلا یصید به شیء من المصائب
 و و با هست حال خود شخص مفقوضی مخبر میشود
 که او از شقاوتش نعوذ با الله من خدا نند
 غضبه پس فائز بودن او و مطلوب بدون سعی و
 سبب ظاهری و مخبر ماندن ثانی با وجود سعی و
 سبب ظاهری میزان و سند سعی و عمل عامه نا
 نمیشود که هر مقام و هر شخص حکم علیهم دارد
 و احکام حکیم علی الاطلاق با زمان و مکان و کم
 و کیف و جهت متغائر و متفاوت میشود منا
 مقام تفصیلی از بعضی اعلام در نظر دارم و ان
 اینست که از برای صفت توکل در ضعف و تقو
 سه درجه است درجه اول آنکه حال او

دریاد

دریاد خدا و وثوق بعنایت و الطمینان بکفایت
 او مثل شخص موکل باشد نب بوکیل و این ضعیف
 ترین درجات توکل است و با سعی و تدبیر خود شخص
 منافات ندارد و دویم آنکه حال او در حق خدا مثل
 حال طفل باشد در حق مادر خود که او جز مادر
 نمی شناسد و بغیر از او اعتماد و امیدواری بکسی
 ندارد و اگر او زانند بپنداریم در طلب او باشد چون
 امری با او رود و هدا و آنچه چیزی که بزبانش میکند
 ای مادر است و تدبیری در این مرتبه نیست
 مگر تدبیر که بختن بخدا و پناه جستن با و بواسطه
 دعا و تقنی سیم آنکه او نمی نر خدا مانند است
 باشد در برابر غتال یعنی خود را در پیش قدمت

حق صیت بد بیند جمیع حرکات و سکنات خود را
 از قدرت از لید و اند و صاحب این مرتبه بسا ^{مثلا}
 که ترک دعا و سؤال و آنگذ از راه وثوق بگردد
 عنایت حضرت مقتعالی و این شخص مانند طفل است
 که بدانند اگر بسوی مادر بگریزد مادر او را بچوبید اگر
 بدان مادر بیاویزد مادر او را و از غموش میکند
 ازین قسمت توکل حضرت خلیل الرحمن ^{که} هنگامی
 او را در منجیق نهادند که با آتش افکند حضرت
 روح الامین با او گفت ای حاجق خاری گفت با تو
 نه جبرئیل گفت پس ای آنکه حاجت با و دار ^{خواست}
 و غمات خود را از و طلب کن گفت حسب من ^{سؤال}
 علمه مجالی یعنی علم خدا بجال من کفایت میکند

از سؤال من و این مرتبه بسیار عزیز الوجود و
 مرتبه یقین است و صاحب این و اله و بصورت
 و فایز از همه جدا بپوست و چنین کسی با باکی
 نیست اگر و از همه اسباب بر تابد چه البته
 حق سبحانه و تعالی محافظت او را میکند و روزی
 او را میرساند و متوجه بودن این شخص بر کسب
 رفتن این پی سبب بجهت این است که امر
 خدای چنین صادر شده و الا مطلقا بسعی
 کس بخود وثوق و اعتمادی ندارد و آنچه شنیده
 می شود از حکایات بعضی کاملین اولیا که بیزارند
 و اهل بیبیا با آنها سازش می کرده اند و روزی
 ایشان می رسید و از سبب و درنده اهتر از غنی

کرده اند و نسبت بیاد شاهان ذور الافتد
 سخنان سخت و ناهموار گفته اند و خدا ایشان لا
 بجات داده ازین فرقه بوده اند ذلك فضلا لله به
من یشاء پس ازین تفصیلات معلوم شد در باره
 عامه ناسر خدا با همین اسباب و وسایل ظاهری
 بطور عادی و متعارفی اثر میدهد و فیض میرساند
 و گاهی در ماده خصیصین بطور غیر متعارف
 اسباب فراهم میآورد و آثار مترتب میکند در باره
 بعضی میشود که با اسباب غیبیه فیض خود را برساند
 که ظاهر بینان را محیرت و تعجب باشد و حرق
 عادت بنظر بیاید در نظریاتی من بیخبران حیرانند
دقیقه چون در مقام عبد را در فراهم آوردن

اسباب غیبیه مدخل نیست از آن جهت نسبت
 حرق عادت با و بحقیقت است اگر چه حرق عادت
 هست و لا فعل خداست و دخلی بعد نذاره و لا
 از کرامت شخص محسوب است و این شخص صاحب
 معجزه نیست و گاهی بدست خود عبد اسباب غیبیه لا
 فراهم میکند و بدست خود او حرق عادت جاری
 ظاهر میکند چنانکه در مقام استدعای رب اوردن
کیف تمی الموقی بدست خود حضرت ابراهیم علی نبینا
و علیه السلام اهای موقی را بطهور داد و در مقام
 که عبد مظهر فعل خدا میشود فعل الله از او بطهور
 میآید نسبت اعجاز و حرق عادت بعد صحیح و از
 روی حقیقت است و این اختلاف با اختلاف مقامات

عباد است و ما منّا الا لله مقام معلوم هر مقام
لازمه دیگر دارد و هر چه نبیند افضای آخره سخنها
چون بوقوع منزل افتاد در افهام خلاق مشکل افتاد
ثانی عیب با اینکه با استجاب دعا و تقرب در
بارگاه خدا فادری باشد بر اینکه مطلوبان خود را
بطور غیر عادی بدست بیاورد و غرق عادت در حصول
مطلوبه بجهل آید یا ازین مرحله ترقی کرده خود را
صاحب کرامت و یا خارق عادت و مظهر فعل الله
گشت چنان خیال و تصور مکن بجز تقدیر برین
معنی دست تقرب با سبب عالم باز میکنند و اوضاع
ظاهر بر اجهم میزند بلکه کسیکه باین مقام برسد
و از اهل این مرتبه باشد را ده نمیکند مگر بر آنچه

خدا با و اذیت در مقام رضا و تسلیم به طور
خداوند عالم اسباب صید و در عرف و عادت افتاد
بر آن اسباب متقی ساخته آن اسباب را بهم نمیزند
امن گوید و آنزده سال در بیان رسول خدا صلوات
الله علیه و آله بودم و در آن عیب مقدسه
غنودم از آن جناب شنیدم در امری که اتفاق
میافتاد بگوید که شایسته این اتفاق نمیافتاد و
دو کاری که حاصل نمیشد بگوید ای کاش این کار
حاصل میشد شهوات است آنکه عمل کیمیا با او
برسد زیاده بر ضرورت عمل و تقرب در فلوات
نمیکند اگر او راه ظاهر سبب فرضا و رزق و در
نان واجب برای تکلیف که صاحب کشف و کرامت باشد

نوسان بکوسنگی و عطر صبر میکنند و راضی میشوند
 ابتدا بطور خرق عادت اسباب بیبری و دفع کنند
 و دفع عطر خود نمی چسبند مگر اینکه شرعاً خرق عادت
 تکلیف نبشود در آن هم اکتفا میکنند بقدر ضرورت
 الضرورات شغل و بقدر همت چنان خیال مکن که
 ائمه و اولیا سلام الله علیهم هر آن و هر وقت
 هر چه از نزد هر کس خرق عادت میکردند اعجاز خرق
 عادت از ایشان ظاهر نمیشد مگر در مقام ضرورت
 و مصلحت عمده جناب امیر المؤمنین علیه السلام حضرت
فاطمه علیها السلام که قریباً نان را بمسکین دادند
 خودشان را واقعاً گرسنه و بی نان گذاشتند و در عا
 حال فقیر را بر خود اختیار نمودند اینها را که بطبع

الطعام

الطعام علی جنبه مسکینا و یتیمها و اسیرانازل شد
و الا بخرق عادت وجود هر قدر نان را داده میکردند
 همانا موجود میشد ازین است که ائمه علیهم السلام
باطبای عصر رجوع میکردند و با این دو ظاهر ظاهر
و متعارف مددا و و حالجه مینمودند و ازین جهت
 با اینکه در عالم بالا عقده بنا بفاطمه علیها السلام
 جاری شده بود اکتفا با و نکرده از راه ظاهری این
 عالم ظاهر نیز صیغه معهوده نکاح را که سبب
 ظاهری علاقه زوجه است جاری نمودند و ازین
است مکتب رفیق و در سو خواندن مسنین علیها
السلام و سایر ائمه که از راه ظاهر اسباب کسب
 میکردند بعد از آنکه پایة تحصیل ایشان از جمله

تعلیم سایر معلمین بالافت خود جناب پیغمبر صلی
 الله علیه و آله بر بعضی ائمه و امام قبل باقام بعد
 علان بر تعلیم باطنی باظهار تعلیم علوم و صیغه بودند
 و این معنی را اخبار کثیره وارد است که جناب سواد
 صلی الله علیه و آله زبان مبارک خود را بدهان
 جناب امیر علیه السلام گذاشت و القاء علم کرد و هم
 ائمه طاهرين سلام الله عليهم نسبت بیکدیگر
 از راه ظاهر نیز معلم بودند و هر یک در وقت وفات
 بیکدیگر که جای او باقی بود ظاهر تفویض علوم و
 موازیت انبیا را میکردند لکن جناب پیغمبر صلی الله
 علیه و آله حکمت مقنضی ضرورت قاضی بود آتی
 شود و بخوبی عادت عالم ماکان و مایکون کرد و الا

اگر آن حضرت نیز با ظاهر اسباب عالم علم یا میگویند
 اعجاز قرآنی در قلوب ضحفا که ظاهر باین هستند
 و از رموز و بوطن قرآن مجید خبر نداشتند پسند
 و قعی غیبا داشت و ممکن بود شبهه بعضی در آنکه
 قرآن را آنحضرت از پیش خود آورده قوی شود
 چنانکه با وجود اتقی بودن آنحضرت باز میگویند
 ان هی الا اساطیر الاولین هم چنان از این سترات
 اینکه جناب ائمه عليهم السلام با قدرت بطلی ادر
 بجاهای دور سفر میکردند بر اسب شتر سوار
 میشدند و در دعواها با قدرت بهر گونه ضرب
 و قتل آلات حربی را بکار میبردند جناب امیر
 علیه السلام که در این همه غزوات معهوده فتح نموده اند

همه آنها بطور عادت بود و الا هیچ سفیدی دیدن
 بمیدان انحضرت نمی آمد مگر بعضی اوقات که
 ضرورت اقتضای خرق عادت کرده و ثواب ان
 باعث فساد کلی و موجب ضعف و ضرر بیضه ^{سلا}
 بود آن وقت بعد ضرورت علی الظاهر اظهار
 معجز فرموده اند رسیدن کربلا و بساط نینوا
 هر یک را از شهدا هر قسم خرق عادت و هر نوع
 تصرف و کرامت ممکن و میسر بود منع حرارت
 افتاب و رفع تشنگی و تحصیل آب و قتل جمیع
 لشکر و انظار هر گونه فتح و ظفر برای ادنی نوکر
 جناب سید الشهداء علیه السلام مقدور
 میسر بود و چون حکمت خداوند متعلق بر این

بود که هر چیز در عادت هر گونه خاصیت
 و تقاضا دارد همان خاصیت عادی را بر
 کند تا هم آنچه در کمون و بطون ان ملاعیر
 است بمقام کون و شهود بر آید و سعادت
 شهدا و شقاوت اشقیاء بروز نماید ان بود
 که همه اعوان و انصار هر چه از ان ملا ^{حله}
 و کفار می رسید همه را امتحان بوده و مجاز
 عادت بساط انها را بهم نمی زدند بلکه در
 مقام رضا و تسلیم ازین نوع تحمل خود شایسته
 خوشنود بودند هر گاه که غمزه نیر زنی
 آید جانم بنیارت بدن می آید اعضا از بسکه
 میر بایندا ز هم یک تیر تو بر تمام تن می آید

فیل لرابعة العدوية متى يكون العبد
 راضيا عن الله تعالى فقال اذا كان سروره
 بالمصيبة كسروره بالنعمة بأربعة عدوئيه
 گفتند بنده کی راضی میشود از خدا گفت وفتیکه
 شادی او بر مصیبت مثل صبر است او باشد سبع
 خوش آنکه به علم کنی و من بکام دل گاهی
 بخون بخلطم و گاهی نظر کنم و چون ایشان از حق
 عادت تکلیف نبود از آن جهت با اینکه صغیر
اولاد آنحضرت مثل جناب کینه و اطفال سایر
 شهداء در آن عرصه پر بلا آن عطش و کرمینکه
 بیتاب بودند دل اهل حرم باحوال ایشان
 کباب چون بظواهر سباب بغیر از نوات از جای

دیگر در آن صحیح الحقیل اب ممکن نبود و آن
 ملا عین ظاهرا در وفوات و اکوفه مانع بود
 آن بود که همه شهدا با تشنگی مروزند و ذوق تو
 از تشنگی و سورت عطش پریشان و صلوات کشند
 پس یا همه قدوت کلام آن حضرت که فرمود سقف
شربة من الماء حقیقت بود چیده مؤثر است فرضا
 این فرمایشات آن بزرگوار شیعی ما ان شربتم
 ماء عذبة ذکوری او مرتب بشیلا و شهید
 نماند بوفی و بجهت این حضرت بن عقیق بن
 علامتکه حضرت و سایر اصناف خلاق که نصر را ایشان
 در آن میدان بخلافی ظاهر عادت بود اجازه عوا
 نداد و اینکه مکتور میفرمود اما من ناصر بیتربا

واما من معين يعيننا هذه از روی حقیقت بود
 که با اسباب ظاهریه و اهل این عالم طالب جوئی
 ناصر و معین بود تا مرده بضررت و جان نشادی
 در راه او اقبال بان حضرت نموده بهر صند
 و مستفیض شوند و محروم و مخذول و منقطع
 نباشند در اسرار الشهادة و کتاب بیت الاخوان
 مرودیت که از اسما صحیفه بدست آن بزرگوار
 نازل شد پس چون آن را کشود دید که در آن
 نوشته است آن عهد شهادتی که از آن
 جناب گرفته شده است پیش از خلق کردن
 این خلق در این دنیا و چون نیت آن صحیفه را
 ملاحظه فرمود دید که بخط واضح و جلی نوشته است

که

که یا حسین نحن ما حمتنا عليك الموت وما ازلنا
 عليك الشهادة فلما الخیار ولا ننقص خطك عندنا
 یعنی ای حسین ما واجب کرده ایم بر تو موت را و نازل
 نکردیم بر تو شهادت را بلکه تو را غیر کردیم
 و اگر اختیار کنی زندگانی دنیا را بازم نمیگردانیم از
 نصیب تو و آنچه از برای تو در نزد خود ذخیره کرده
 ایم فان شئت ان نضرب عنك هذه البلیة فاعلم
 اننا قد جعلنا السموات والارضین والملائكة و
 الجن کلهم فی حکمک فامر فیهم من اهلک هو لاء
 الکفرة العجوة لعنهم الله یعنی ای حسین اگر میخواهی
 اینکه دور گردانیم از تو این بلیه را بدرستی که ما
 قرار داریم همه اسمانها و زمینها و جمیع ملائکه

و حتى زاد فرمان تو بچشم فرما بر ایشان بهر چه
 اراده نمائی زهلاک گردانیدن این کفر و فخر لعنم ^{الله}
 فلما عرف مضمون الكتاب وما في تلك الصحيفة رفعها
 الى السماء ورمى بها اليها يعني چون بان نامه و با
 دزان صحیفه نوشته بود آگاهیم رسانید ان نامه
 بجانب شما بلند گردانید و بسوی ان انداخت فقال
 رب وددت ان افلواهي سبعين مرة في طاعتك
 وحببتك پس عرض کرد که ای پروردگار من دوست
 میدارم اینک گشته شوم و زنده کرده شوم هفتاد
 مرتبه در راه تو و رحمت تو و آن قد سمعت الحيوة
 بعد قتل الالهة اه اهدر سستیکه من بهر ان شد
 از زندگان جدا ز گشته شدن دوستان ستم اذکا

في قتل نصرته دينك واحياء امرك وحفظ ناموس
 شرعك خصوصا وقتيكه بوده باشد و شهادت من
 يارى و نصرت دين تو و زنده شدن امر تو و حفظنا ^{موس}
 شريعت تو ای عزیز در استجابت دعای شهدا که احدا
 حرفی نیست پس چرا دعایم نکردند و خودشان را از آن
 ورطه و مهلاکه خلاص نمی نمودند محض جهت این بود
 اوضاع و اسبابی که با فضا ی تو ابل اهل عالم چیده شده
 و حکمت خدا بقاء و تأثیر آنها علاوه کرده اند انما
 للحجة و تكميل الاختيار و توضيح الاختيار و دست
 تصرف بان اوضاع نرزه ابد اراده غیر از اراده خدا
 نمیکردند و لا يملكون لانفسهم ضمرا و لا نفعا و لا
 يملكون موتا و لا حيوة و لا نشور و لا حتى اگر اندک خطر

بفلبا ایشان میرسد موجب اخطا ایشان ازین مقام
 می بود چنانکه این معنی مرویست و قتی که جناب امیر
 علیه السلام را با آن تفصیلات که شنید اید بجد
 می بردند سلمان از تحمل آن حضرت با آن همه فدود در
 قلب خود تعجب کرد و این حکایت با وسخت دشوار آمد
 جناب امیر علیه السلام بطور تعویض بسلام نگاه کرد
 فرمود یا سلمان فیک بقیة هذا من فاک یعنی این
 تحمل هم از ولایت است خلاصه معنی حدیث بود اگر
 چه مقام سلمان بالاتر ازین است شاید سؤال
 و جواب برای تعلیم و تدبیرین غیر باشد از بابت ایاک
 اعنی واسمعی یا جارة چنانکه اکثر خطا با ایشان
 در پاره ه واقف باین طور است پس مؤمن باید متحمل هر

کون

کوند مصائب و بلایات باشد قال تعالی و لتبلونکم
 بشئ من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و النفس
 و الثمرات و بشر الصابرين یعنی هر سینه شما می کنیم
 شما را با چیزی از گرسنگی و خوف و نقص از اموال و
 انفس و ثمرات و مژده ده بصبر کنندگان از انبیا علیهم
 السلام هر کدام که در نفرین تو تعجب کرد و حال آنکه
 هنوز هجت و لطف بر آنها تمام نشده و مؤمنان کافر
 بکلی جدا نکشند و موقع هلاکت ایشان نشده بود
 نفرین ان پیغمبر که ترك او محسوب بود باعث اخطا^ط
 شأن او در بارگاه خدا گشت تا بمصائب و الامور
 بلا یای نماید و چار شد و زحمتهما کشید توبها نمود
 گویها کرد اغاشها نمود تا خداوند عالم از ترك او

او گذشت حضرت ایوب هر وقت از حالت قوه خود
 دلشک و ملول شد و بد نگاه خدا آورد جواب رسید
 که یا ایوب صبر کن اینها بندگان من هستند پس باید
 صبر کرد و شمل نمود و مقتضیات کینونات عالم را بجم
 نزد چنانچه جناب سید الشهداء علیه السلام درین
 مقام فرمود الهی صبراً لبلائک و تسلیماً لامرک و
قضاءک لا معبود غیرک و این مقام را بعضی بقضای
 الله تعبیر کرده اند که شخصی زاده خود را در جنب ^{زاده}
 حق مضمحل و فانی نماید و ما تشاؤون الا ان یشاء
 الله و ازین تفصیل معلوم شد که مرمتوکل را نیز
 رجوع باسباب و ابوابی که خداوند در عرف و عادت ^{ظواهر}
 آنها را برای استیانت و مظلوبات و سیله قرار داده

لازمست

لازمست و تروک و اعراض از آنها و انیت ازین جهت
 بود که شخصی اعرابی شتر خود را رها کرد و گفت توکلت
علی الله حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود انزل
ببند و توکل بر خدا کن با توکل زانوی شتر ببند و آن
 حضرت صادق علیه السلام روایت خدا از برای
 بندگان خود دوست دارد که مطالب خود را از او طلب
 کنند با سبانی که برای آنها مهیا فرموده و تحصیل
 آنها امر نموده و در اسرار ایشان وارد شده که موسی
بن عمران علی نبینا و علیه السلام را مرضی روی داد
 طائفه بنی اسرائیل نیز در آنحضرت آمدند و مرض او را
 شناختند و گفتند فلان دوا علاج این است موسی
 گفت معالجه نمیکنم تا خداوند بیواسطه دوا مرا عا^{فت}

بخشد پس تا خوشی و بطول انجامید خدا با حضرت
 وحی فرستاد که بعزت و جلال خود قسم که ترا شفا
 نمیدهم تا بدوائی که گفته اند معالجه نلکی پس بنی
اسرائیل را فرمود بدوائی که گفته اند معالجه من بنی
 معالجه نمودند حضرت شفا یافت پس خدا حضرت
 موسی را وحی فرستاد که میخواستی بتو کل خود حکمت
 باطل کنی ای ای که غیر از من دواها و کیهانها و منفعتها
تو را داده مرویت یکی از فقهاء ترا ابا دانها را
 کرده در قلعه کوهی مقیم شد و گفت ناحله چینی
 نمی طلبم تا خدا روزی مرا بفرستد پس یک هفته نشد
 و چیزی باورشید و نزدیک بمردی شد گفت پروردگارا
 اگر موافق خواهی داشت روزی مرا برسان و الا بیخ

روح مرا کن روحی باورشید که بعزت و جلال خود
 سو کند که روزی بقومیدم تا داخل ابادان نشوی
 و میان مردم نشینی پس بشهر آمد و فشت یکی از
 برای او طعام آورد و یکی با او دوا هدایت آنها مید
 و در دل او گذشت که چرا خدا چنین کرد و وحی باورشید
 که میخواهی بزهد حکمت مرا بفرستی ای امیدانی که
 من بنده خود را اندست بندگان دیگر روزی دم
 دوست تو را مرا زاینکه بدست قدوس خود رود
 او را برسانم از این ستر و از این تفصیل خواهی فهمید
 که بیجا بود بجهت حضرات در اینکه میکنند انظم من
لودیشاء الله اطعمه یعنی ایا ما طعام بدیم بر آنکه اگر
 خدا میخواست بر او خود طعام میداد خائنه چو واضح

و مدلل شد سعی و طلب بقاعده و زاهمی که عرف
 و عادت بآن جاری است در اخذ فیض و تحصیل بقا
 شرط اول آنست پس بدان که ابرام و اصغر در این
 معنی لزومی ندارد بلکه غالباً ابرام و اصغر از مضر و با
 عروج خواهد بود و شرعاً مذکور است قال صلی الله
 علیه و آله ان روح القدس نفث فی ریحی ان نفسا
 لن تموت حتی یتکلم رزقها فانقوا الله و اجملوا فی الطلب
 و قال امیر المؤمنین علیه السلام ابن آدم ان کنتم
 من الدنیا ما یکفیک فان ایسر ما فیها یکفیک و ان کنتم
 من الدنیا ما لا یکفیک فان کل ما فیها یکفیک ای عزیز ^{چند}
 نوشته و گفته در دست بسنج و نیک بفهم و نیک یاد
 گیر مشکل با نیکو نه و اضحی این سر او را در کتابی بدست

اروی و باسانی این مطالب را بفهمی تحصیل علوم که
 الان در این عصر مرسوم است مقدمان را عبارت
 از علم لغت و صرف و نحو و منطق و حساب معانی
 بیان و بدیع دانند و نتایج را منحصر بعلم فقه اصول
 ابتداء تحصیل طالبین این عهد کتاب صرف میراست
 منتهایش شرح کبیر و قوانین اگر چه همگام این علوم
 و این کتابها حق و صحیح و لازم تحصیل و معنی بدست
 باید تحصیل کرد و فهمید لکن هر یک موضوع و غنایت
 علیحده دارد اینها دخلی بمسئله جبر و تفویض ندارد
 واضح است که این مطالب ^{بینه} در صرف میراست و نه در
 تشریح و نه در عوامل جبرانی و نه در انموذج غیبی
 و نه در شرح سیوطی و جامی و نه در طول و مختصر سعد

تفتا زانی و نه در عالم و قوانین و نه در شرایع
 شرح لمعه و نه در شرح صغیر و نه در شرح کبیر بلکه
 عالمی که در مقدمات استاد سیبویه و اخفش باشد
 و در قوانین اصول و شرایع فقه مسلم کل و وحید^{عصر}
 و فرید دهر باشد در تحقیق این مطالب و نظریات
 مابین او و یکی از عوام الناس و اصناف بازاری چندان
 تفاوتی نیست مذاخلة او در این مطالب مثل آنست که
 شخص با صنعت آهنگری در علم زرگری مذاخلة نماید
 یا بعلم بیطاری مثلا در معالجه طبیب تصرف کند مگر
 اینکه شخوص درین مطالب قیقه نیز از روی علم و انداز
 خودش انچه را در استاجتهادی و تتبعی کرده باشد
 و در آیات و اخبار اینها لازمه غور و سعی بعمل آرد

از روی دلیل مابین حق و باطل تمیز دهد و علایق
 بر علوم مرسومه در این مطالب نیز از راهی که ائمه هدی
 علیهم السلام قرار داده اند تحقق و تفکر نموده باشد
 و الا بمحض تحصیل مقدمات و یا تحصیل فقه و اصول
 این مسائل مشکله هنوز مفضل نمیشود. بیچاره مدعی
 کند اظهار علم و فضل نشناخته قبول ذر جتیدان
 ردی احادیث و آیات را تفسیر بر آید نمیتوان کرد
 در بارها گفته ام و بار دیگر میگویم که من در شان^{این}
 ره نه بخود می گویم. در پس آینه طوطی صفتم داشته^{اند}
 انچه استاد ازل گفت همان میگویم در حقیقت
 مسائل این رساله و مطالب این مختصر نواله بالا
 ترا حوصله فهم فقیر است و بر تو از انداز^طه استنباط

حقیق پس اعتماد و اعتنا بر اینها کن و قد انما انبیا
 بدان و قول من نشور من مانی و فاضل من کیستم
 حرف من چیست: بلیل از فیض کلام موخت سخن در نه
 نبود این همه قول غزل نغیبه در منقار شایع
 خیال ممکن از کتب حکیمه و رسائل کلامیه این بنده کلی
 بیخبر است و از تحقیق حکیمیه و تدقیق فلسفیه
 در می ندانند ام بلکه کاهی از مطالب شفا شفاستم
 و گاه از هدایه هدایت خواستم بالآخره از کوه مراد
 بهره نیافتم و جز مزید شبهات و کثرت شقوق ایراد
 چیزی که نفس بان اشکر کرد و با و مطابقت بشود و از
 اضطراب شکوک و شبهات و اوده از اعمی دهندند
 نیافتم ش لقد طفت في تلك المعاهد كلها وصيرت

طوفی

طوفی بین تلك المعالم فلم اذلا واضعا كفا شوق
علی ذقن او قار عاسق نادم بقیاسات عقل یونانی
 نرسد کس بدوق ایمانی که منطبق کسی و مجبودی
 شیخ ست ابو علی بودی و کم قلت للمقوم انتم علی شفا
حفرة من كتاب الشفا فلما استهانوا بشو یحنا
فزعنا الى الله حتى كفى فاقوا علی دین وسطا سن
و عشنا علی ملة المصطفى فکر بهبود خود ایدل
 در دیگر کن در د عاشق نشود به بمدا وای حکیم
 دام سخت است مکیار شود فضل خدا و در نادم
 نبرد صرغه ز شیطان جمیم نخر زای گوید نفا
اقدام العقول عقان و اکثر سعی العالمین ضلال
 و کم قدر اینا من رجال و دوله فباد و اجمیعا

مسرعین و ذالوا و کم من جبال قد علت شرفاتها
و عال فزالوا و الجبال جبال و اذ الخنا فی وحشة
من جسمنا و حاصل دنیا ناذی و وبال و لم
نستفد من بخشنا طول عمرنا سوزان جمعنا فی قیل
و قال تا اینکه بنویس خدایندمانا تفانا بصحبت
 بعض ربا جهال فائز شده و در آن اوقات میل
 تحصیل حکمت الهی در دم غالب بود لهذا صحبت اکث
 حکمت بمیان آوردیم و از بعض حکما بطور خوش اسم برد
 "استخض کف موضوع حکمت الهی چیست گفت خدای
 گفت موضوع علم عبارت از آنست که در آن علم از
 عوارض ذاتیه انشئی گفتگو شود عوارض ذاتیه
 خدا چیست که او را موضوع قرار داده اند تا ما ^{ثل}

دیگر بمیان آمد و حرف طول انجام شد و آنحضرت از
 افراد شیخ بهائی علیه الرحمه چند فردی بمن خوانند
 و الحق زیاد مؤثر و کشت چند چند از حکمت یونانی
 حکمت ایمانیان را هم بخوان دل منور کن بانوار جلی
 چند باشی که اسد لیس بو علی ایها القوم الذین
 المدرسة کل ما حصلتم و وسوسة فاغسلوا
 یا قوم عن لوج الفؤاد کل علم لیس یجی فی المعاد علم
 چه بود آنکه در بفایدهت زنگ کمراهی ز دل بزاید
 این هوسها از دل بیرون کند خوف و خشیت در
 دل افزون کند پس مدن اوقات خود را بمطالعه
 احادیث رجوع کتب معتبره اخبار مصر و فاشتم
 و تتبع در متون احادیث نمودم و تعمق و تفکر در

معانی آنها بکار برده و درین بین آنرا فواید و جمال
 و کلمات در باب کمال بشفیر و تحریر رمزها دیده و تفرها
 شنیده تا بحمد الله تعالی نفس را فی الجملة از احوال حاصل
 آمد و قلبش نوعی سکون و اطمینان بهم رسید تا در حال
 شبهات باطله و کشف مطالب حقیقه از ماسوی که میختم
 و مجموعه اغیار را یکجا میختم و بذیل احادیث مستثبت
 شده و باخبار ائمه اطهار و سلام الله علیهم چنینکه
 زدم و بیسیانک ایشان منوستر گشتم و کفتم: مؤا
 و منصب تحقیق انبیاست نصیب چه اب جویم از جوی
 خشک یونانی حکم آن علینا بیان کند که آرم مطلبست که
 ائمه علیهم السلام بیان نفرموده باشند و کلام تحقیق
 است از او غفلت نموده باشند یعنی بزرگوارانینکه

داخل

داخل شوی بمصداق آیه شریفه که میفرماید ومن
الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب
منیر یعنی از مردم کسانی هستند که نزاع و جدال
 میکنند در باب معرفت و دین و امر خدا بدون علم
 و بدون هدایت و بی کتابی که روشنائی دهند است
 از ظلمات شکوه و شبهات شنیده باشی که صراط
 از شمشیر بر بند تو از مو باورید و است پس از حد
 که در مرز انبصحت بی سابقه علم جرات مذاخله
 بر خود داده بی بصیرت اغاز و تحقیق بکناری آشیاء
 یارده طلبی کنی و بهوای نفس و خیال خود سخن بوی
 و باین مقامات مشهور اند و در بکناری قال النبی صلی
 الله علیه و آله انما مدینه العلم و علی بابها یعنی آن

حضرت فرمود که من شهر علم و علمی در اینست
 نقطه علم نموده بنوهان سهو مکن ^{سنگی} ورنه چون
 از دایره بیرون باشی هرگاه در راه بروی خود بسند
 بینی بلدی و در کلبه یا مفتاحی طلبی پس بنو تسل باش
 بعملاء امت و حکامین ملت که سالک سبیلند ^{قائد}
 طریق کلید بجان هستند و مفتاح مشکلات
 تو که یوسف نیستی یعقوب باشی هم چو او بر کوی
 آشوب باشی تو چو شیرین نیستی فزهاد باش چون
 لیلی چو مجنون کور باش الرفیق هم الطريق قطع این
 مرحله بی هم هرگز ممکن ^{ظلمات} پس از آن خط
 کراهت دراربعین شیخ بهائی علیه الرحمة در حدیث
 سی و ششم عن کمال بن زیاد النخعی عن علی علیه السلام

الی ان قال یا کمیل ان هذه القلوب اوعية خیرها
 او عاها احفظ عنی ما امول لك الناس ثلاثة عالم
 و تانی و معلم علی سبیل حجة و همج رعاع اشباع كل
 ناعق یمیلون مع كل ریح لم یسئضیوا بنور العلم
 ولم یجوا الی کن و شیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم
 یحرسك و انت تحرس المال و المال ینقصه النفقة
 و العلم ینکوع علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان
 الله به الی ان قال یا کمیل ما من خزان الاموال و
 العلماء باقون ما بقی الذر اعیانهم مفقودة و
 امثالهم فی القلوب و وجوده اه اه ان هنا و انما
 علیه السلام الی صدره لعلماء جماعا لو وجدت جملة
 الحديث و باین مقام ناظر است قول تعالی و جعلنا

بینیم و بین الفوی لقی بار کتا فیها فوی طاهرة سیر
 فیها لیاالی وایا ما امنین: خیرنا از در میخانه کشتا
 طلبیم برود دوست نشینیم و مرادی طلبیم زاد راه
 هر دو دست ندایم مکتوب بکدائی زد و میگذر زای
 طلبیم نقطه خال بوی بلوح بصر نتوان زد مکتوب ^{دماک}
 دیده صدای طلبیم و نعم ما قال: دل که ایینه شتا
 است عباری دارد از خدای طلبیم صحبت روشن زائی
 اشاره فیها درایه علم تنها عبارت از علوم و سمیه
 نیست که در حالت انسان اثری نبخشند و در سلو
 و رفتار ان اثری ندهد از شیخ بهائی است
 هندسه یا رمل یا اعداد شوم فلسفه یا نجوم یا ^{طب}
 و نجوم: نان نکرود بر تو هرگز کشف دان: کربود

شاکرد

شاکرد بقصد فخر دان: علم رسمی سر بر قیست
 قال: نه ازان کیفیتی حاصل نه حال: قد صرفت
 العمر فی قیل و قال: یا ندیمی فم ففد ضاق المجال:
 که کسی پرسد که از عمرت بهمان هفت روزی ماند
 ان کو در یغین: تو درین یک هفتد مشغول کدام
 علم خواهی بود ای مرد تمام: کل العلوم سوی القرآن
 مشغله: الا الحدیث و الا التفقه فی الدین العلم
 ما کان فیه قال هذینا: و ما سوی ذاک ثلبیس
 الشیاطین: قل قد جاءکم مبعوث من ربکم فم من ابصر
 فلها و من عمی فاعلیها و ما انا علیکم بحفیظ فی کتاب
التوحید عن مولینا امیر المؤمنین علیه السلام انه
 قال لیس العلم فی السماء فیتزل علیکم و لانی مخوف الا

فيخرج لكم لكن العلم مجبول وقلوبكم تادبوا باذاب
الروحانيين يظهر لكم وفيه عن امير المؤمنين عليه
السلام ما من احد الا ولغلبه عينان يدركهما
الغيب فاذا اراد الله بعد خيرا افتتح له عينه قلبه
انتهى و الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على محمد وآله اجمعين ثم بيده مؤلفه الصفي
الحسن بن الحسين الطباطبائي محمد رفيع بن علي ^{صغ}
بن الامير ذار رفيع التبريزي طاب ثراهما وجعل
الجنة مشوبهما في اليوم الرابع عشر من شهر ربيع الثاني
من سنة الف و مائتين واحد وثمانين في محال
مستور ومن اعمال تبريز وكناسير فيها غير مفيم
في قرية ازديد من يومه و ليلة يومها مجزوي ويوما

شهر نظام

بالعقيق

بالعقيق ويوما بالخليصا . تا بحمد الله تعالى بامتأ
اين مختصر رساله موفق شده و آنچه مقصود بود
بان نايز كوديد هر قدر شكر خدا و نذر اكد بزبان و
بيان اين بنده حقير و ضعيف اين چنين خطاب لطيف
و كتاب شريفه جارى ساخت و در هفتاد و زود
مخود اين فدرها اميد واري نداشتم . خدا كه ثم جدا
له كه اين اثا و زين بنده خاكسار و برونكار نما
و من بعد از اين بنده يادكار شده بماند سالها اين
نظم و توثيق زما هر ذره خاك افتاده جاني بيه
ميوزد مشكوب و بادها كه ما و فند با شيم از يادها .
توقع از صراط اعدا كنند كان اين اوراق السنه كخبر
بدعاي خير ياد اوند و محض خواندن يك صفحه نافع

حکم بصحت و بطلان آن ننمایند تا اطراف مسئله
 و موضوع و محمول و مقدمات آن درست بدست نیاید
 بجهت وجه حکمی نکند از اول رساله تا آخر بهیچ وجه
 بدون غرض از غلطه ننماید البته حق مطلب را درها
 سلیمه جایز خواهد شد و با اعتقاد فقیر هر چه در این
 رساله نقلی کردید نزد مسلمین همه آنها منتهی ^{بصیرت}
 و بلاغت است نباید احدی را محمل تأمل و جای انکار
 باشد و اگر کسی فرصتاً بمقام رفته بپایند خواهش دارم
 اولاً اطراف مسئله را درست بفهمد و در تحصیل
 مقصود من تعمق و تدبر نماید مطلبی نفهمیده
 نکند و الا نزاعی و رجوعی و معرفی با کسی ندارم لکن دینکم
 و دین من در عالم خود آنچه سعی و اجتهاد بود

تا اینجا بعمل آورده اینها را موافق ضرورت دین
 و مذ هب معطابون آیات و اخبار فهمیده ^{خطا}
 و خلافی در اینها نمیدانم و با التمام مدلول اخبار
 و مستنبط از کلمات ائمه اطهار صلوات الله
 علیهم بجا آورده ام و الله اعلم بالصواب ^{السلا}
 علی ضایع الهدی تم فی یوم الاربعاء
 خامس عشر شهر ربیع الاول
 سید الخیر الفقیه علی بن محمد
 ۱۲۹۵

سهمی از کرم
سهمی از کرم

در این کرم
در این کرم

دلایق

در این کرم
در این کرم

بنازه در حق بر سر کرم
نات سید و مقصد سید

شاید همش در حق کرم
طوفان سید بر سر کرم

دلایق

در این کرم
در این کرم

در این کرم
در این کرم

دلایق
در این کرم

جان در کرم از کرم
این همه کرم از کرم

دلایق

در این کرم
در این کرم

در این کرم
در این کرم

دلایق

در این کرم
در این کرم

در این کرم
در این کرم

دلایق

در این کرم
در این کرم

در این کرم
در این کرم

دلایق

در این کرم
در این کرم

در این کرم
در این کرم

در این کرم
در این کرم

در این کرم
در این کرم

در این کرم
در این کرم

در این کرم
در این کرم



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۲۰۶۸